



دانشگاه اصفهان

مرکز امام خمینی کاشان

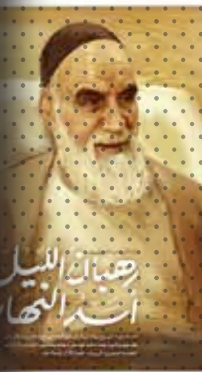
آینه

گاهنامه علمی، فرهنگی و ادبی

نشریه بیت الغزل | شماره دوم | تابستان ۱۴۰۲

قیمت: رایگان

و این خاک مادر جوانه‌هاست...



مصاحبه جنجالی با هوش مصنوعی



در هشتاد کیلو متری بهشت



رفیق آموزگار



بیت الغزل

نشریه بیت الغزل | شماره دوم | تابستان ۱۴۰۲

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان مرکز امام

خمینی کاشان

مدیر مسئول: زهرا شایان نژاد

سردبیر: فاطمه جوادی

هیئت تحریریه: زهرا شایان نژاد، فاطمه سادات هلاتایی،

محمد مرادی چادگانی، سیده مهتاب حیاتی رکنی، علیرضا

میدانگاهی، زهرا علی یاری، فاطمه قربانی، نرجس سادات

فاطمی، فاطمه ابن علی، زهرا سعیدی زاده، ریحانه سکوت،

زهرا هاشمی نژاد

ویراستاران: زهرا سورانی، شقایق پاکی

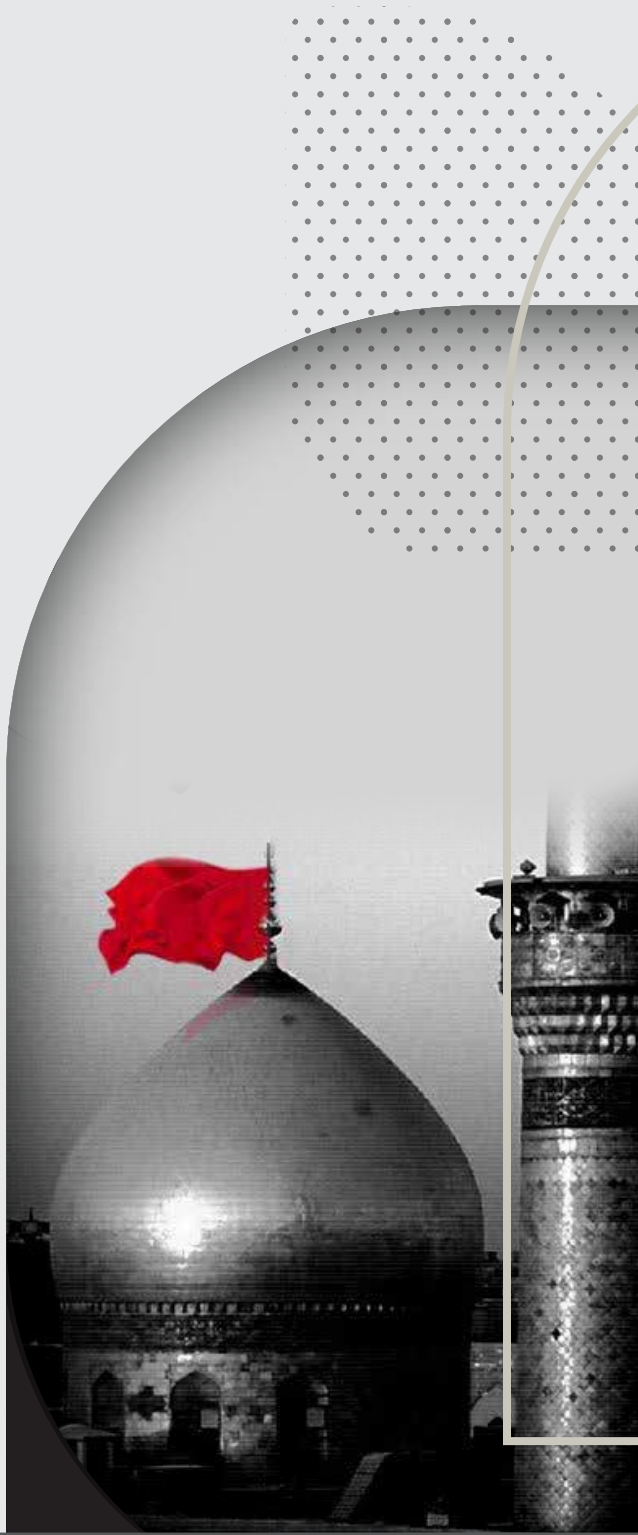
طراح و صفحه آرا: مهدی اکبری (MahdiAkbari_gd | @MahdiAkbari_gd)

شماره مجوز: د/۵۰۴۰۰/۱۲۰۷/۲۱۰

ارتباط با ما:

@ | beitolghazal_nashriyeh401

قیمت: رایگان



فهرست



معلم یا تیچر؟!

۵

و این خاک مادر
جوآنه هاست...



۳



قلم؛
سلاح تربیت

۱۰

معلم روز دهم



۹



مصاحبه‌ای جنجالی
با هوش مصنوعی

۱۳

درد و دل‌های یک
۱۹۸۱!



۱۱



آنچه در مسیر
گذشت...

۱۷

کاف مثل معلمی ۲



۱۵



یک معلم چگونه باید تورم را مهار
کند و رشد تولید داشته‌باشد؟

۲۰

خدا چه شکلیه؟



۱۹



در هشتاد
کیلومتری بهشت

۲۳

رفیق آموزگار



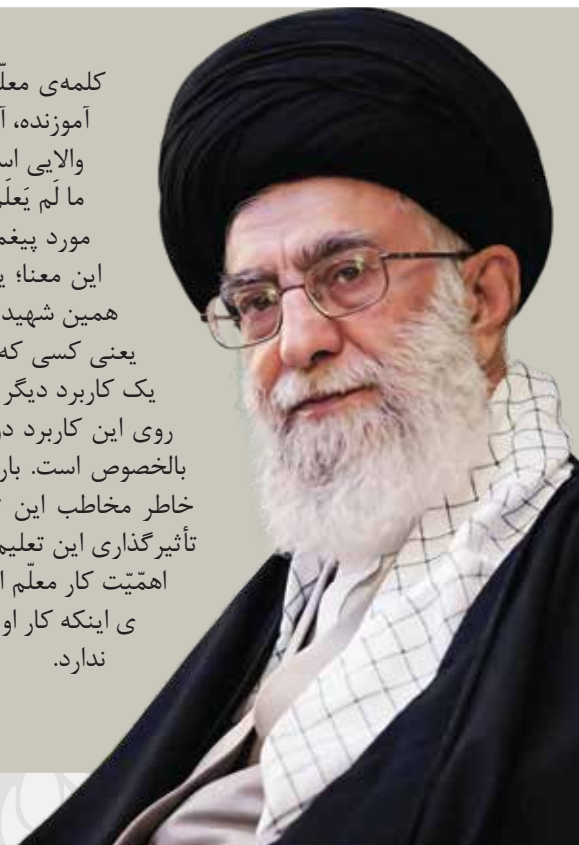
۲۱

کاربرد

کلمه‌ی معلّم دو کاربرد دارد، نه یک کاربرد: کاربرد اوّل این است که معلّم را به معنای آموزنده، آموزشگر، تعلیم‌دهنده در نظر بگیریم؛ خب این ارزش بسیار بزرگی است، ارزش والایی است. خدای متعال جزو معلّمین است: **وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ؛ (۲) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ (۳)** اینها را خدا به خودش نسبت میدهد؛ این خیلی ارزش والایی است. یا در مورد پیغمبران، یا پیغمبر اکرم مثلاً [میفرماید]: **وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ؛ (۴)** معلّم به این معنا؛ یا همه‌ی حکما و علما و فقها و دانشمندان بزرگ و شخصیت‌های برجسته و همین شهید مطهری عزیز و مانند اینها به این معنا معلّمند و این ارزش بسیار بزرگی است؛ یعنی کسی که چیزی را به مخاطبی تعلیم میدهد. این یک کاربرد.

یک کاربرد دیگر از معلّم یعنی معلّم آموزش و پرورش که این یک کاربرد دیگری است. ما الان روی این کاربرد دوّمی داریم بحث میکنیم؛ بحث سر مطلق معلّمین نیست؛ بحث سر این معلّم بالخصوص است. بار ارزشی این کاربرد دوّم، دو برابر بار ارزشی آن کاربرد اوّل است؛ چرا؟ برای خاطر مخاطب این تعلیم؛ مخاطب این تعلیم یک مجموعه‌ای از انسانهایی هستند که احتمال تأثیرگذاری این تعلیم بر روی آنها بمراتب بیشتر است از تأثیرگذاری بر روی همه‌ی قشرهای دیگر؛ اهمّیت کار معلّم این است؛ یعنی معلّم آموزش و پرورش، آن ارزش کاربرد اوّل را دارد، به اضافه ی اینکه کار او در صحنه‌ای است، در عرصه‌ای است که هیچ جایگزینی ندارد؛ هیچ جایگزینی ندارد.

۱۴۰۲/۲/۱۲ دیدار با معلمان



سخن سردیبر

هو
 اکنون بر صفحه نشیبه بیت القزل قلم نهادیم و در اندیشه ساختن لوحی دگر بر هم آمیم؛
 اندیشه ساختن خود، ساختن مبین و ساختن آئینه.
 حال که قلم در رستان جا خوش می کند، می نویسیم چون امید داریم، امید به آینه ای روشن و
 سبزه پر تو ایمان، عقیده و باور!
 بادی که در اجماع دمان هیهویی به پا کرده است برای رسیدن به مقصد اندیشه مان؛
 رسیدن به تمدن ساری و تحول خواهی!
 در دومین شماره از نشیبه بیت القزل، با قلم و مهر نویسندگان از امیدی که از دل این
 خاک جوانه می زند سخن گفته ایم، از معلم بودن یا تغییر بودن نگاشته ایم و رسیده ایم به
 معاویه ای با هوش مصنوعی! پای در دل کیه ۹۸ ای نشسته ایم و در آخر دل حایان را
 روانه مشایخ کرده ایم.
 در بیت القزل کیه گام برین داریم برای تربیت شدن و هدایم برای تربیت کردن؛
 در جهت یک رسالت ۳۰ ساله!

ناظمه جواد

سربر نشیبه بیت القزل



و این خاک مادر جوانه‌هاست...

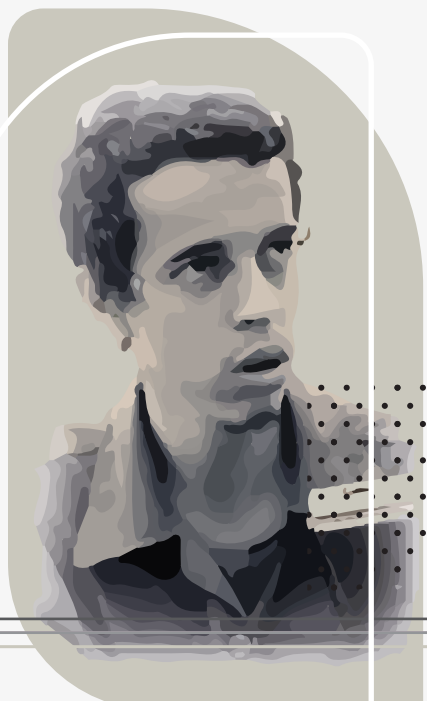
بگیرد و دریچه‌های معنویت جهان گشوده شود به روی کسانی که در عمق تاریکی، نور را می‌کاوند. چشمانم را از لبخند امام بر می‌دارم و به چشمان دیگری می‌رسم؛ نگاهش را می‌شناسم، رنگ و بوی استقامت دارد با چاشنی حیا! یک جوان بیست و اندی ساله است که نگاهش پس از گذشت سال‌ها، هنوز هم فرماندهی می‌کند اما این بار بر قلب‌ها؛ حسن باقری! همان‌که آقا او را طراح جنگی نامیدند؛ همان‌که با بیست سال سن چنان راهبری و استراتژی جنگ را متحول کرد که

رسیده بود، که شرم است در کتابتش! در روزگاری که شاه ایران، ایران‌زمینی که مهد علم و هنر بود و پذیرای اسلام، از ترس این که مبدا آقایان فرنگی او را به دست‌نشانده‌گی در ایران نخوانند، گوش‌دادن رادیوی برلین را کنار می‌گذارد، گویا این موضوع به مزاج آقایان فرنگی خوش نبوده! پ. ن: یاد و خاطره دموکراسی زنده باد؛ آقایان مدعی حقوق بشر چه عقبه‌ای دارند، الی ماشاءالله... به نقل از نظامی، هر دم از این باغ، بری می‌رسد؛ در روزگاری که روشن‌فکرانش گفتند: «یک ایرانی باید از سر تا پا فرنگی بشود! یعنی چوب حراج بزنی به دین‌تان، اخلاقتان، تاریخ‌تان، فرهنگ‌تان و یک ورژن دو بسازید از ما! پ. ن: البته از حق نگذریم که ما هرگز بتوانیم به رد پای آقایان غربی در فرهنگ و تمدن برسیم!

و تحول زمانی نقش بست بر پیکره ایران زمین که یک اندیشه مخلص و پرامید از گوشه ایران برخاست و چنان مستحکم ایستاد که جوانه امید از زیر بنای سنگ استعمار، شکفت. چنان ریشه دواند که صفحه‌ای از دفتر تاریخ رقم خورد و پوششی بر سیاهه گذشته کشید و روح‌الله بندهای پوتینش را محکم کشید تا راهی را بگشاید، راهی که نور اسلام در خانه به خانه، تابیدن

چشمم برقاب عکس دیوار مانده بود، هزاران فکر در مغز من می‌تابید و می‌تابید. با خود به خود می‌گفتم برآستی او که بود و چه کرد؟ در قوای او چه نیرویی دودیدن گرفت که چنان تحولی در لایه‌های عمیق این کشور ایجاد کرد؟ تحول در کشور که نه! تحول در خانه به خانه، در سینه به سینه! تحول در روزگاری که فریاد استکبار و استعمار تنها صدای بلند جهان بود؛ صدایی که گوش هیچ کس را چنان نمی‌خراشید تا خونی در رگ‌هایش بدود و بایستد. بایستد در مقابل ظلم به انسان و انسانیت. تحول در روزگاری که بی‌هویتی، عضو فراموش‌نشده‌ی سفره‌های ایران بود، تحول در روزگاری که یک ایران، باتمام عظمت تاریخ، ادبیات و فرهنگ بی‌قیاس و بدیل خود در برابر نعره‌های ظالمانه دشمنان، سر تعظیم فرود آورده بود.

در روزگاری که شاه ایران‌زمین چنان حقیر و وابسته آمریکا بود که در کوچک‌ترین مسئله سیاست داخلی ایران، بدون صلاح و مشورت با سفیر آمریکایی، قدمی بر نمی‌داشت و این اوج فلاکت است. کشور و ملتی که فرهنگ و تاریخش زبان‌زد عالم بوده و هست، ملتی که هنرنمایی فرهنگی‌اش، سرآمد تاریخ بوده و این بنا به نقش اسلام جان گرفته است، چنان به وابستگی و تزلزل



موشک با دقت بالا به اهداف خود برخورد کرده است.»

پ. ن: برسد به گوش اهل صهیونیسم که در خانه دگران، سکونت گزیدند و برسد به دست غاصبان سرزمین فلسطین که ما حامی آنها هستیم.

این موشک، قدرت تخریب بسیار بالا و بی سابقه‌ای دارد. در زمینه هسته‌ای نیز آیت الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی، دستور ساخت بمب اتم را نداده است، ولی اگر ایران در معرض خطر قرار گیرد، حق دارد برای دفاع از خود، سلاح هسته‌ای بسازد. در ایران مغزهایی وجود دارند که قادر هستند این موشک‌های بالستیک را بسازند. موشک‌های کروز هم دقت بالایی در عبور از سامانه‌های دفاعی زمینی و هوایی دارند. این موشک سامانه‌های ضد موشکی دشمن را هدف قرار می‌دهد و یک جهش بزرگ نسلی در حوزه موشکی است. جوان عصر صدرزاده‌ها، چشمانت را بگشا که وعده خدا حق است و در سنت الهی، جای هیچ شک و تردید نیست: «إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ؛ تنها لشکر خدا فاتح و غالب خواهد بود.»

و در آرزوی لحظه‌ای که باور کنی ایمان و امید به او، تنها و قطعی‌ترین رسالت جهان است.

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَغْلَى إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ و هرگز (در برابر دشمن) سست نشوید و (از مصائبی که بر شما وارد می‌شود) غمگین مباشید که شما برترید اگر مؤمن (واقعی) باشید.»

فاطمه سادات هل اتایی

آموزش ابتدایی ۱۴۰۰

مرکز امام خمینی کاشان

را. به گفته تنگ‌نظران و اهل مُرجفون، ما نابود شده‌ایم، پس چرا دشمن می‌جنگد برای یک قوم نابود شده یا در مسیر نابودی؟ چون او می‌کوشد، چون امید دارد که تیشه بزند بر ریشه امیدتان! می‌کوشد چون بهتر از شما پیشرفت‌های ایران را می‌بیند و از ترس این که مبدا جوان ایرانی از آن باخبر شود و امیدوار، چنان ذلیلانه جنگ نرم و رسانه‌ای را آغاز می‌کند. آغاز می‌کند تا بر ذهن تو غالب شود که نمی‌توانی! احمق‌ها نمی‌دانند: «كَيْفَ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ؛ بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند، و خدا با صابران است.»

پ. ن: برای ســـر پا کردن امیدتان: رونمایی از موشک هایپرسونیک فتاح در صبح روز ۱۶ خرداد ۱۴۰۲ با حضور آیت الله رئیسی و فرمانده کل سپاه و فرمانده نیروی هوافضا انجام شد؛ موشک فتاح یکی از قدرتمندترین موشک‌های فراصوت است. این موشک تاکنون در روسیه و چین به عنوان دو ابرقدرت تولید شده است. این موشک قابلیت‌های غیر عادی دارد زیرا چندین برابر سریع‌تر از صوت است و با ابزارهای سنتی به سختی می‌توان آن را ساقط کرد. موشک فتاح هزار و چهارصد کیلومتر برد دارد و قادر است از تمامی سامانه‌های سپر موشکی عبور کند و این سامانه‌ها را منهدم کند.

سردبیر روزنامه الکترونیکی رأی الیوم (روزنامه عربی که درلندن به‌روزرسانی می‌شود) در یک مصاحبه می‌گوید: «این موشک می‌تواند در چهارصد ثانیه، یعنی معادل هفت دقیقه به اسرائیل برسد و پیش از آن که اسرائیل از رسیدن آن، باخبر شود، این

فرماندهان زمان حیرت کرده بودند، او تمام مؤلفه‌های خاکستری جنگی را حذف و نقش تازه‌ای برانداخت، نقشی که اصلی‌ترین عنصر آن، خدا بود. نقشی که فردیت در آن صفر و تلاش انسانی بارها در اخلاص، ضرب می‌شد تا عصاره آن در راه حق حرکت کند؛ همان که هنوز صدایش در خاک‌های فکه، موسیقی رویدن لاله‌های سرخ است و بس. همان بن بست‌شکن جنگ ایران و عراق، همان که سخنانش از عمق جانش بر می‌آمد و بر تک گوشه جان من و تو می‌نشیند: «کار برای خدا خستگی ندارد.»

گوشه چادرم را از سرامیک‌های سپاه بر می‌دارم و دستی بر سر و رویش می‌کشم، باید خاک پوتین‌ها را تکاند، باید خاک چادرها را گرفت: «باید بخود جرات داد.»

تمام توان سخنم را در پاهایم جمع می‌کنم و می‌ایستم. دقیقاً روبه‌روی عکس‌های قاب شده، چشمم در چشم، عکس آنان که نامشان برای ابدیت ماندگار است. ماندگار است چون ندای امید بودند در فریاد ناامیدی‌ها، چون صدای امکان بودند در تاریکی عدم‌ها. تو هم می‌شنوی؟ صدای باقری می‌آید از خاک‌های فکه، صدای امام در حسینه جماران، صدای صدرزاده‌ها در همین حوالی، شاید وقت آن باشد که رمز ما می‌توانیم را ذکر لحظه به لحظه کنی تا خون بدود در رگ‌هایت و برخیزی، برخیزی تا یک ایران قوی بسازی.

شاید آن‌چه می‌گویم، برای تو تکرار مکررات باشد و انگیزه‌های وهم‌آمیز، پس با هم مرور می‌کنیم تاریخ را. اگر کشورت در حال نابودی است و اوضاع آن، چنان وخیم است که جای هیچ چاره و علاج نیست، چرا تمام ذهن دشمن، ویرانی امید توست؟ چرا از تلاش دست نمی‌کشی؟ گاهی گریز فرهنگی می‌زند، گاهی اجتماعی و گاهی هم جهت تنوع، دستی در اقتصاد می‌برد. این محاسبه برای کسی که حداقل چهار کلاس ریاضی رفته باشد، کار پیش پا افتاده و ساده‌ای است که بداند تلاش و صرف امکانات، همیشه در مسیری است که کسی به نتیجه آن امیدوار است.

درست یا غلط بودن صرف امکانات و تلاش در یک مسیر مد نظر ما نیست، این مهم است که مبنای هر حرکتی برای یک هدف است و هدف ناشی از امید به آن. امید دشمن به ویران کردن امید من و توست! پس چنان با ایمان و امید برخیز که صدای آن، گوش دشمن را کر و ویران کند امیدش





معلم یا تپیر؟!

بمباران چرندیات، محدودیت زمانی داشت اما اکنون به کمک فناوری و کمتر شدن فاصله‌ها، ما در تمام لحظات با حجم انبوهی از خزعات روبه‌رو هستیم که تفکیک و تنظیم آنها خود، وقت و نیروی بسیاری از ما می‌گیرد. اطلاعات بیهوده، اخبار مدیریت

به مقالات وصله پینه‌ای با جامعه آماری محدود، بیش‌تر از تفکر تحلیلی بها می‌دهند. مردان سیاست در جهان اصلاً با بیان حقایق کاری ندارند. آنها صرفاً دوست دارند تا بخشی از حقیقت که به نفع آنها و جایگاهشان است منتشر شود. قبل‌ترها

للق بیایید در همین ابتدای کار قبول کنیم که سیل سهمگین چرندیات، جهان پهناور ما را با خود برده است. یک سونامی خشن که از هر سد و فیلتری عبور می‌کند و قابل مهار کردن نیست. دانشگاه‌های علوم انسانی



می‌کند که پیروی از فطرت و گام برداشتن در مسیر هدایت، پر منفعت‌ترین راه‌ها است. اگر استعداد نرم و شخصیت لطیف کودک در قالب‌های سخت و خشن و محدودیت‌های دست و پا گیر ریخته شود، لاجرم در بلبشوی مکاتب پر رنگ و لعاب دنیا و آزادی‌های نفسانی و شهوانی که خود بندی بر روح آدمی هستند، دانش‌آموز بر اثر هجوم حجم انبوهی از خزعبلات و عدم عمل به تکلیف از سوی معلم خویش، همه بی‌مهری‌ها و کمبودها را به پای اسلام می‌نویسد و مکتب خُربت را دشمن آزادی می‌داند. حالا اگر خوش‌بین باشیم و او زیاد دلسرد نشود در نهایت مجسمه و موجودی قالبی ساختیم که با کوچک‌ترین ناملایماتی می‌شکند! آدمک‌هایی کوچک و دل‌ریا که به غیر از تزئین سود دیگری ندارند. مجسمه‌هایی قشنگ که به اسلامی حداقلی قانع می‌شوند و پرسش ما این‌جاست که آیا اصلاً هدف ما ساختن مجسمه است؟ اکنون این موضوع

روشن می‌شود که «معلم» با «تیچر» متفاوت است. ما در مورد دو مقوله جداگانه بحث می‌کنیم. تیچرها خوراک فکری تأمین می‌کنند و به مخاطب خود می‌آموزند که باید در باغ وحش جوامعشان، هر کس گلیم خودش را به هر نحوی از آب بیرون بکشد. در این دیدگاه اصالت دادن به انسان و لذت‌هایش محور فکرها و اندیشه‌ها است. تیچر برای سرمایه‌سازاران نیروی کار می‌سازد و می‌گوید اگر تو نیز می‌خواهی در رأس هرم

باشی، گردن دیگران پله‌ای برای بالا رفتن است. اما معلم خود را مسئول ساختن نسلی می‌داند که باید در کنار یکدیگر به هدفی والا برسند و از منفعت خویش چشم‌پوشش ببخشند. معلم «مبشرا و نذیرا» است. هدفش ساختن جهانی است که در آن، انسان‌ها از بند نفس‌رها شده‌اند و آزادانه برای گرانترین سرمایه‌شان یعنی زندگی، تصمیم می‌گیرند. در آن زمان مقدس، که صاحب زمان حکمرانی می‌کند، دیگر کسی به متاع اندک دنیا دل نمی‌بندد. آن روز چرندیات و حرف‌های بی‌ارزش دیگر

شده و خوراک فکری در فرم هنر که محتوای چندشی دارد، ذائقه مخاطب را مسموم کرده است. در این میان آدم‌ها پناه‌گاهی می‌یابند تا در آن‌جا اطلاعات متقن و درستی را بیاموزند. محلی برای آموختن اندیشه. مکانی برای این‌که یاد بگیریم «چگونه فکر کنیم». بله! از مدرسه می‌گوییم. همان مدرسه‌ای که معلم و دانش‌آموز دارد! آموزشگاهی که هر قدر امکان تخطی در آن کمتر باشد و محیط بسته‌تری بسازد، بیش‌تر تشویق می‌شود. اگر چشم و گوش دانش‌آموز را روی چرندیات مذکور ببندد، مکان بهتری



برای تعلیم و تربیت است! این موارد یعنی دقیقاً کج فهمی در دین و ساختن یک جامعه دُغم. از دیدگاهی دیگر، متضاد با همه آن‌چه که در تربیت الهی وجود دارد. «معلم» در اسلام، فراهم آورنده، یاور، مددکار و متولی رشد سریع‌تر مردان و زنان مختاری است که مجبور به مؤمن بودن نیستند. آنها امکان شرک دارند اما عظمت و لطافت تَوْأمان مکتب اسلام آنها را قانع

خریداری ندارد و سرمایه‌ها از دست نمی‌رود. حالا شاید با خودمان بگوییم چقدر دست نیافتنی! اما گواه صادقی داریم: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ». حالا باید تنها بخشی از نقشه راه یک معلم را با یکدیگر مرور کنیم. همان معلمی که می‌داند دقیقاً کجاست و چه می‌کند. باید بدانیم هر یک از نظام‌های تربیتی اهداف خاصی را مدنظر دارند و همه فعالیت‌های خود را برای تحقق آنها مصروف می‌دارند. در تربیت اسلامی، هدف اساسی و غایی تربیت، الهی شدن آدمی است. برای رسیدن به این هدف بزرگ، استعداد‌های عالی انسان که در خلقت او قرار داده شده است باید رشد کرده و به حد قابل قبولی برسد. علامه شهید مرتضی مطهری که در خصوص تربیت انسان نیز دیدگاه‌هایی دارد، با الهام از مکتب تربیتی اسلام معتقد است: «تربیت، پرورش استعداد‌های درونی و به فعلیت در آوردن آنها است.» حال سؤال این‌جاست که معلم چگونه می‌تواند آدمی را به چنین مرتبه‌ای برساند؟ برای این منظور چند اصل کلیدی در اندیشه شهید مطهری را مرور می‌کنیم.

۱. اصل هماهنگی با فطرت: انسان‌ها سرمایه‌های بسیاری دارند که آنها را از سایر موجودات متمایز می‌کند. خردورزی، حقیقت‌جویی، زیباگرایی، عدالت‌طلبی، خداگرایی و سایر صفات فطری نشان‌گر آن هستند که تربیت باید مطابق این شرایط انجام شده و موجبات رشد و ترقی آدمی را فراهم کند.

۲. اصل اعتدال: از نگاه شهید مطهری «هر قوه و استعدادی برای هدف و غایتی ساخته شده و مجموع آن هم غایتی کلی دارد، ما اگر بخواهیم بفهمیم که یک قوه در حد وسط است یا در افراط و یا در تفریط باید این جهت را کشف کنیم که این قوه اصلاً برای چه آفریده شده است. آن‌چه برای آن آفریده شده حد وسط است که بیش‌تر از آن‌چه برای آن آفریده شده به کار افتد، افراط است، کمتر از آن تفریط است. قوه خشم در حدی که انسان از خود دفاع کند حد وسط آن است. کمتر از آن باشد که انسان به صورت

آدم ضعیف توسری خوری درآید، حد نقص و تفریط آن است و بیش‌تر از آن باشد که انسان به صورت فرد مهاجمی درآید که می‌خواهد توی سر دیگران بزند، حد افراط آن است. جامعه‌ای که پیامبر اسلام درست کرد جامعه معتدل بود.» (مرتضی مطهری، ۱۳۷۴)

۳. اصل تأکید به تربیت دوره کودکی: فطرت الهی انسان در تربیت اسلامی ارزش‌مندترین چیز در عالم هستی است به گونه‌ای که نباید چیزی را بر آن ترجیح داد. اگر گفتار یا کرداری خلاف قوانین فطرت باشد، باید صریحاً نسبت به اصلاح آن اقدام شود. زمانی که فطرت دست‌خورده و الهی است یعنی دوران کودکی باید نسبت به تربیت و شکل دهی آن اقدام، و زمینه را برای مراحل بعدی رشد فراهم کرد. از دیدگاه شهید مطهری می‌توان به آسانی این نکات را استنباط کرد: الف) تربیت دوران کودکی پایه و اساس است. ب) در دوره‌های نوجوانی و جوانی نسبت به دوره کودکی امکان تربیت کاهش پیدا می‌کند. ج) اگر یک صفت در وجود انسان ملکه شد زدودن آن بسیار بسیار مشکل خواهد بود. لذا می‌توان صفات پسندیده را در کودکی نهادینه کرد. کمی دقیق‌تر شویم. اکنون که بحث به این‌جا رسید بررسی دیدگاه‌های شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی درباره تربیت دینی جایگاه و اهمیت ویژه‌ای دارد؛ چرا که وی شخصیتی است که نه تنها خود صاحب اندیشه دینی است، بلکه تربیت‌یافته دین نیز هست و سالیان بسیاری در کسوت روحانی در دو نهاد روحانیت و آموزش و پرورش فعالیت داشته و با تعلیم و تربیت مأنوس بوده است. می‌توان او را یک نمونه کامل از معلم در عصر ما دانست. معلمی که به راستی تیچر نبود و تلاش می‌کرد تا تربیت معلم را به سمت و سوی درستی رهنمون سازد.



شهید بهشتی معتقد است که الگوپذیری کودک، فضایی را به وجود می‌آورد که خانواده می‌تواند با تکیه بر آن، زمینه‌های پرورش عادت‌ها، خصلت‌ها و خلقیات پسندیده را فراهم نماید. آنها می‌توانند با رفتار خود و با هوشیاری، زمینه را برای آموزش مفاهیم دینی مهیا سازند. هرچند اثرپذیری فرزندان فرصت مناسبی برای تربیت آنان فراهم می‌کند، بعضی از والدین، بدون توجه به الگو بودن خود، بر خلاف اهداف تربیتی خویش عمل می‌کنند (سید محمد دلبری، ۱۳۹۰).

تضاد میان دو نسل نیز در اندیشه بهشتی مورد تأکید است. از مسائل اجتماعی مهم زمان حاضر، درگیری دو نسل نوزاد و جوان سال با نسل قبل از آن است. از نظر تعلیم اسلام، این درگیری در دو حوزه روی می‌دهد: اول، درگیری دو نسل بر سر حق و باطل، عدل و ظلم، خیر و شر؛ دوم، رعایت حدود و حقوق پدر و مادر و فرزندان و حقوق متقابل. مسئله دیگر لزوم برپایی حکومت‌های صالح و سالم است. هنگامی که مؤمنان عمل‌کننده به ایمان و اهل عمل، قدرت را

در دست بگیرند و بر کافران ناسپاس، حق ناشناس و حق‌کش پیروز شوند می‌توانند زمینه تربیت سالم افراد جامعه را فراهم آورند. اما نکته بسیار مهم این است که آن زمان که حکومت، حکومت اسلامی باشد و مؤمنان، قدرت را در دست گرفته باشند، تربیت دینی از ناحیه‌ای دیگر ممکن است آسیب بیند.

به عقیده ایشان اگر در حکومت دینی و اسلامی، تلاش و کوشش، و جهاد و جنبشی در راه آرمان‌ها و باورهای دینی انجام نشود، نه تنها دیگران، بلکه مردم جامعه اسلامی نیز از آن رویگردان می‌شوند و زمینه انحراف جوانان فراهم می‌شود (سید محمد دلبری، ۱۳۹۰).

تأکید بر دعوت زبانی به جای عملی در میان روش‌ها و بی‌توجهی به جایگاه آزادی و آگاهی در میان اصول تعلیم و تربیت از آسیب‌های مهم در این حوزه هستند. مرید پروری، بی‌توجهی به جایگاه الگویی الگوهای دینی و همچنین بی‌توجهی به اصل تشویق و تنبیه در رتبه‌های بعد قرار دارد. ایشان تعلیم و تربیت دینی را در مدلی ارتباطی

قرار داده است که در یک سوی آن متولیان رسمی تعلیم و تربیت (فرستنده) قرار دارند که شامل والدین، معلم و روحانیت‌اند. این متولیان در فرایند تعلیم و تربیت دینی با ارائه محتوای مطابق با اهداف تربیت دینی (پیام) در مخاطبان خود (گیرنده)، شناخت، نگرش و رفتار جدیدی ایجاد می‌کنند. پیام‌ها در این مدل باید بر منابع متقن، با توجه به شرایط زمان و نیازهای مخاطبان باشد. عامل دیگری که در مدل مدنظر ایشان اهمیت ویژه‌ای دارد شیوه انتقال مفاهیم و تعلیم یا ایجاد رفتارهای خاص در مخاطبان است و می‌تواند در شکل گفتار و به‌ویژه رفتار باشد. براساس این الگو، فرایند تعلیم و تربیت دینی در خلأ انجام نمی‌شود، بلکه مثل هر ارتباط دیگری بستر و زمینه‌ای دارد که می‌تواند امر تعلیم و تربیت دینی را تقویت، تضعیف یا خنثی نماید. دوستان، رسانه‌ها، محیط اجتماعی و حکومت این بستر را شکل می‌دهند. (سید محمد دلبری، ۱۳۹۰).

صاحب‌نظران تعلیم و تربیت در کشورهای اسلامی، اگر خواهان اجرای درست تربیت دینی هستند، نخست باید پایه‌های تعلیم و تربیت را به طور اساسی در جامعه و کشور سامان دهند و اندیشه اسلامی ناب و متقن را در قشرهای مختلف جامعه با آموزش و یاددهی بر اساس مبانی و اصول اندیشه اسلامی جاری و ساری نمایند و این مهم بدون توجه به اندیشه‌ها و دیدگاه‌های متفاوت در موضوع وظایف تعلیم و تربیت در آرا و اندیشه‌های حکمای مسلمان به سرانجام نخواهد رسید. آیا فقط دانستن فن معلمی برای معلم کافی است یا این‌که دانستن اندیشه‌های نظری تعلیم و تربیت یک سری امکانات را در اختیار معلم قرار می‌دهد که باعث می‌شود با دیدی ژرف، باز و مطمئن به مسائل آموزش و پرورش بنگرد؟ در این‌جا بحث می‌توان گفت عمل‌گرایی و بازنویسی محتوا و برنامه

آموزشی با توجه به مبانی اسلامی و زدودن مدارس از آرا و نظرات مبتنی بر مفاهیم غیر توحیدی لازمه ایجاد تربیت دینی درست است. همان تربیتی که معلم می‌خواهد. امید است که در آینده‌ای نزدیک شاهد تربیت «معلم» باشیم.

محمد مرادی چادگانی (منیب)
آموزش راهنمایی و مشاوره ۱۳۹۹
پردیس شهید باهنر اصفهان



معلم روز دهم!

کربلا

می‌شود شهادت برادر و پاره‌ی تنش و کمرش خم می‌شود و در خیمه‌ها چیزی به چهره نمایان نمی‌کنند که غمش اهالی خیمه را فرا بگیرد و عزتمندانه به قتلگاه می‌روند و شمیری که آمده برای بریدن گلویش را به شفاعت روز قیامت فرا می‌خوانند. اما این جماعت را بوی تطمیع دنیوی مست کرده آن لحظه که حسین(ع) در گودال قتلگاه چشمانش به خیمه‌هاست و شرم از غارتی که لحظاتی بعد قرار است به سر اهالی آن بیاید.

پس از آن رنج و تعب و بردباری زینب (س) و امام سجاد (ع) که نهضت جهاد تبیین را به عهده داشتند و رسوا کردند عاملان قیام غمبار عاشورا را. همه اینها درسی‌ست که باید از محرم و صفر گرفت.

این دو ماه را باید غنیمت شمرد که جز گریه کردن برای ابا عبدالله(ع)، تلاش کنیم تا اندکی حتی در ظاهر شبیه ایشان شویم. مطمئناً اگر همین اندک تلاش را هم خالصانه بکنیم، امام حسین (ع) خودشان یاری‌مان می‌کنند تا بتوانیم بیش‌تر و بیش‌تر به اخلاق او نزدیک شویم. از این‌که بکی (حالت گریه گرفتن) و گریه کردن هر دو یک ثواب دارد، پس می‌شود فهمید این را که امام حسین (ع) به هر کسی که به مجلس عزایش بیاید، ثوابش را می‌دهند، منتها آخر مجلس که دارید می‌روید، اگر نخواهید بمانید در این راه، مثل تمام یارهایی که قبل از روز عاشورا امام را تنها گذاشتند، با لبخند و روی خوش بدرقه‌تان می‌کند و می‌گوید بفرمایید، من مزاحمتان نمی‌شوم! اینها درسی‌ست برای این‌که مهربانی یاری آخرین منجی عالم باشید. احتمالاً امام زمان از ایشان سخت‌گیرتر باشند. اصلاً باید سخت‌گیرتر باشند.

درس کربلا، درس عزتمندی‌ست، درسی که در آن زمان و در آن مکان به نمایشی عظیم در آمد و عالم را تکان داد و پس از آن بارها و بارها به صورت‌های مختلف تکرار شده و تکرار خواهد شد. تاریخ همواره به همان شکل قبل ظهور خواهد کرد و آیه قرآن که می‌گوید از گذشته عبرت بگیرید، شاهد و گواه بر این حقیقت است. در کرب و بلا بی‌طرفان بی‌شرفانند تاریخ همان‌است، حسینی و یزیدی

زهرای علی یاری
رشته آموزش کودکان استثنایی ۹۹
مرکز امام خمینی کاشان

اسلام، یا زنده نگه‌داشتن نماز یا برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده‌اند، باید به صورت جامع بگوییم که حسین (ع) برای انسانیت و شناخت آن به جهانیان قیام کردند. چندان که می‌بینیم امروز در راه پیمایی اربعین از تمام نقاط جهان، با هر سن و ظاهر و زبان و دین، پا به راهی می‌گذارند که می‌دانند سوای از مسلمانان و شیعیان، همه ادیان و فرقه‌های دنیا از این داستان درس می‌گیرند و عاشق ابا عبدالله هستند. من اسم این ساعت درس را گذاشتم «معلم روز دهم»

این درس از روز اول محرم شروع شده و حالا در روز دهم به اوج درس‌آموزی می‌رسد. جایی که ما امامی را می‌بینیم که صبورانه دشمنش را بارها به راه درست می‌خواند و از آنها درخواست می‌کنند که از این راه اشتباه کناره بگیرند. آن جایی که نماز ظهر را در هجوم تیر دشمنان می‌خوانند؛ آن هنگام که از لشکر دشمن، حرّ را با آغوش باز می‌پذیرند و راه باریک بین جهنم و بهشت را بر او نمایان می‌کنند. آن‌جا که پسرانش را از کودک شش ماهه تا فرزند نوجوان رشیدش به قتلگاه می‌فرستند و تنها رضای خدا را در ازایش طلب می‌کنند؛ آن‌هنگام که برادرزاده اش در کمال نوجوانی با احلا من العسل، درس عزت در هنگام مقابله با دشمن را به ما می‌دهند؛ آن‌جا که قیمت لب‌های تشنه کودکان و زنان خیمه‌گاه حسین (ع)،

زنگ تفریح تمام شد و بچه‌ها به کلاس آمدند؛ یکی یکی روی صندلی‌های خودشان نشستند. یکی با آن یکی پیچ می‌کرد و دیگری هم با بغل دستی‌اش افتاده بودند به اذیت کردن یکدیگر. همه حواس‌ها را به طرف تخته جلب کردم. روی آن نوشتیم کربلا! از بچه‌ها خواستم درباره این کلمه هرچیزی که به ذهنشان می‌رسد را بیان کنند. یکی یکی شروع کردند به گفتن. یکی گفت امام حسین (ع)، یکی گفت عاشورا، یکی گفت اربعین، دیگری گفت پیاده‌روی اربعین، آن یکی گفت محرم و صفر و نقطه شروع ما هم همین شد. یک کلاس درس دوماهه! محرم و صفر برای مسلمانان و به‌خصوص شیعیان، یک کلاس درس فشرده دوماهه‌ی خودسازی‌ست. یعنی باید شیوه و مکتب حسین (ع) در تمام دوران زندگی‌اش و به‌خصوص ماجرای کربلا، بشود درس و پای صحبت مدرسانش بنشینیم و کسب معرفت کنیم.

محرم و صفر باید یک دوره انسان‌شناسی کامل بشود برای این‌که ما به درکی از خودمان و دین و شریعت و خدای خودمان برسیم. داستان کربلا همه ابعاد انسان‌شناسی را یک‌جا در بر می‌گیرد. آن‌چنان که هر نویسنده‌ای دست به قلم می‌شود و از عاشورا و قیام امام حسین (ع) و اتفاقات پس از آن می‌نویسد، به نتایج و ابعاد جدیدتری از این اتفاق می‌رسد. چنان‌که مهم‌تر از این‌که بگوییم امام حسین (ع) برای برپایی پرچم

قلم؛ سلاح تربیت

من فکر می‌کنم شاید خیلی از ما هنوز درک نکرده‌ایم کجای زمان ایستاده‌ایم، هنوز درک نکرده‌ایم که مسئولیت‌مان چقدر کمرشکن است، شاید همین کلاس ما نیاز به یک

مطهری داشته باشد تا یک بهشتی بسازد. نفسی عمیق می‌کشم، به معلم بودنم افتخار می‌کنم، بر خود می‌بالم که هم‌رزم این شهیدانم در جنگی که سال‌هاست بین ناراستی و درستی وجود دارد. هیولایی که آمده تا گنج ایمان را بدزدد ولی نمی‌داند چه شیرمردان و چه شیرزنانی در ایران وجود دارند. شیرمردانی که جان می‌دهند ولی ایمانشان را از دست نمی‌دهند.

به ساعت نگاه می‌کنم. برای فردا یک عالمه کار دارم. تکالیف بچه‌ها را باید چک کنم، بچه‌هایی که فردا سر کلاس منتظر آمدن معلمشان هستند. معلمی که سرباز می‌پروراند. معلمی که سلاحش در جنگ نرم تنها یک قلم است.

ریحانه سکوت آرانی
رشته آموزش ابتدایی ۱۴۰۱
مرکز امام خمینی کاشان

می‌دانستند هدف یک معلم پرورش یک انسان متفکر است.

معلمانی که خار مغیلان نتوانست مانع رسیدن آنها به سر منزل مقصود شود. چشم بسته بودند از دنیا و اهلیش که چشم جان باز شود و جانان ببینند و همه جهان را در شگفتی فرو برده بودند که آخر این چه سر و رازی با معشوق است که از جانان، جان می‌ستاند و به معشوق بی‌ادعا پیشکش می‌کند؟ کدام دین، فرهنگ یا تفکر چنین انسانی می‌آفریند؟

هیچ مذهبی جز مذهب عشق نمی‌تواند یک معلم عاشق پروراند. معلمی که عاشق می‌آفریند القای دل ییاد می‌دهد، تفریق گناهان از مجموع زندگی می‌آموزاند. آموزگاران که می‌دانند امید امام به دبستانی هاست معنای تربیت را درست درک کرده اند. آموزگاران که با عمل درس می‌دهند!

روی قبور را می‌خوانم، گاهی کلامی از شهید روی قبر، فانوس قلب را روشن می‌کند و پرنده دل را

سمت ابدیت پرواز می‌دهد.

هر کلامی که می‌خوانی

انگار نور تزریق می‌کنی به

اعماق تاریک وجودت.

زمزمه می‌کنم نوشته‌ها را

که آرام گیرد روح پر

تلاطم: «ای امت اسلام،

وارث من شمایید و وراثت

من هم قلم و اسلحه به

زمین افتاده‌ام است، پس

لحظه‌ای نگذارید که این

دو بدون همدم باشند و

من به عنوان یک معلم

وارث این قلمم با این قلم

به روی لوح دنیا نقش

تقوا می‌کشم. با این قلم

که خدا به آن قسم

خورده یاد تو را زنده

نگه می‌دارم.»

هوای دلم بدجور ابری است. چشم‌هایم به زور جلوی خودشان را می‌گیرند تا قطره اشکی روی گونه‌هایم نغلطد. کجا هستم؟ نمی‌دانم چه کار می‌کنم؟ نمی‌دانم. در گلزار شهدا ایستاده‌ام و به پرچم سه رنگ ایران خیره شده‌ام. به انسان‌هایی که جانشان را بی هیچ ادعایی در راه خدا فدا کرده‌اند. در این لحظه، جانم از تماشای قبور شهدا سیراب می‌شود، هم‌چون کویری که باران به لب‌های ترک خورده‌اش رسیده است. روی قبر شهید گلاب می‌ریزم. عطر گلاب مشامم را نوازش می‌دهد. باید زودتر به خانه بروم، هنوز تکالیف بچه‌ها را بررسی نکرده‌ام. من یک معلم! یک معلم که قرار است آینده کشورش را پرورش دهد و اکنون یک سوال در ذهنش جلوه‌گری می‌کند؛ تو این‌جا چه می‌کنی؟

به راستی من این‌جا چه می‌کنم؟ ندایی در وجودم فریاد می‌زند: «آمده‌ای یاد بگیر، آمده‌ای آدم بشوی، آدم بشوی که آدم بی‌روانی.»

عکس شهیدان به من لبخند می‌زنند. گویا آنها هم می‌دانند چه راه پر پیچ و خمی در پیش دارم، می‌دانند که من هم مانند آنها از دانش‌آموزانم در مقابل جنگ محافظت می‌کنم با این تفاوت که سلاح دشمن اکنون بمب و خمپاره نیست، دشمن به ذهن‌ها نفوذ می‌کند و مروارید ایمان را از صدف قلب انسان می‌رباید.

به قبر شهیدان که می‌نگرم اسامی آشنایی می‌بینم. اسامی برخی دانشجومعلم‌ان و معلم‌ان شهید را می‌دانم. معلمانی که نه جنگ سخت حریفشان شد نه جنگ نرم. زره تقوایشان آن‌قدر محکم بود که هیچ تیری نتوانست آنها را زخمی کند.

معلمانی که تنها دروس را آموزش نمی‌دادند، بلکه تبیین و تقوا و ایمان به دانش آموز تدریس می‌کردند. معلمانی که هم در علم با دیو جهالت می‌جنگیدند و هم در میدان نبرد با دیو ضلالت. معلمانی که

درد و دل‌های یک ۱۹۸۱!

در چنین شرایطی باید انتظارمان از امتحانات، باز هم مجازی می‌بود اما زهی خیال باطل!

ترم شش هم با همه اتفاقات ریز و درشتش گذشت و زمزمه بازنشتگی خیل کثیری از معلمان و کمبود شدید آموزگار، نرم‌نرمک بلند شد. ما آن وسط یک عده دانش‌جوی مجازی درس‌خوانده‌ی دانشگاه ندیده‌ی کارورزی نرفته بودیم! اما خب، گویا در تاریخ تعلیم و تربیت ایران زمین از باستان تا کنون، دیواری کوتاه‌تر از دانشجومعلمان ورودی ۹۸ آموزش ابتدایی، وجود نداشته و نخواهد داشت!

این‌گونه شد که ما یک سال زودتر و بدون هرگونه آمادگی قبلی، به صورت رسمی، آموزگار شدیم. تازه در گیر و دار رد با تأیید شدن این خبر هولناک بودیم که به گوشمان رساندند باید تابستان را از این مجازی‌خوان‌های خوش‌گذران بگیریم، بلکه حقوقشان حلال شود! چرا که شش ماه خورده و

را که می‌خواستند تدریس کنند می‌دیدند! خلاصه گذشت و گذشت تا سال آخر.

گفتند نباید کنکور همه رتبه دانش‌آموز را تشکیل دهد و در کنارش شرط معدل را لحاظ کردند؛ علاوه بر آن سال آخر با امتحانات نهایی به استقبلمان آمدند و در میانه راه بود که گفتند وزیر آموزش پرورش استعفا داده است! القصة؛ سرتان را درد نیاورم به هر ضرب و زوری بود کنکور را دادیم و روانه دانشگاه شدیم. هنوز یک هفته از ترم دوم نگذشته بود که مهمان ناخوانده ای آمد و دانشگاه‌ها هم در کنار سایر اماکن، تعطیل شدند. با همین متوال مجازی و بدون آموزش تخصصی لازم برای یک معلم، ۶ ترم را در جوار تلفن همراه و رایانه و در حال التماس به استاد برای ضعف سرعت اینترنت و قطعی سامانه سر کردیم، تا اینکه کم‌کم کرونا رخت بر بست و تعطیلی خانه نشین شد. دانشجویان هم به دانشگاه برگشتند، اما خب ما ورودی‌های ۹۸، نه! طبیعی است که

خب راستش را بخواهید ماجرای ۹۸ بودن ما اصلش برمی‌گردد به خیلی سال قبل. آن زمان که کلاس پنجم بودیم و پشت نیمکت نشسته بودیم و بی‌صبرانه منتظر بودیم که سال تمام شود و کلاس اول راهنمایی را ببینیم ولی ندیدیم؛ نه که نتوانیم، نشد! برایمان تصمیم گرفتند که نظام آموزشی را از ۵،۳،۴ به ۶،۳،۳ تغییر دهند و از قضا ما اولین نسل خط‌شکن این تغییر بودیم، ولی روحمان هم خبر نداشت که از اینجا به بعد هر چه امتحان و آزمایش و چیزهای جدید هست روی ما قرار است امتحان کنند و ما را آماده کنند برای تابستان سال ۱۴۰۱.

خدمتتان عرض می‌کردم ما شدیم اولین نسل کلاس ششم. به اسم، چیز زیبایی بود ولی متعلقاتی هم داشت؛ مثل اینکه هر سال تا کلاس دوازدهم یک ماه از سال کتاب نداشتیم؛ همیشه کتاب‌هایمان اولین تدوین بود و ایراد هم کم نداشت؛ از طرفی معلم‌هایمان هم مثل ما تازه اولین بار بود کتابی

هر ماه آن به قاعده حقوق دو روز وجه رایج دست‌مزد یک کارگر شریف در مملکت ما بود، ما با همه این اوصاف هستیم چون «حق علینا نصر للمومنین»

ولی با همه این تعاریف، ما برای پول و حقوق و دست‌مزد معلم نشده و با کسی معامله نکرده‌ایم جز دلمان و عشقمان به خاک و آب و فرزندان این میهن؛ هر چند که به شایسته لیاقتمان قدر سختی‌های این سال گذشته را کسی نداند و با همه اینها دلمان خوش است که یک سال بیش‌تر انسان تربیت کردیم و به جای ۳۰ سال سالی ۳۰ نفر، ۳۱ سال به این کشور و مردمش خدمت کرده‌ایم. دلمان خوش است که یک عمر در کتاب‌ها فقط نخواندیم یک روزی جوانانی از جوانیشان دست کشیدند و دل بریدند و رفتند تا از خاک و ناموس و وطنشان دفاع کنند؛ بلکه ما هم توانستیم مثل آنان ولی کم‌تر به زعم خویش در موقع نیاز جهاد کنیم.

دست بگذازیم بر زانوانمان و یا علی بگوییم و سنگر علم را حفظ کنیم؛ مبادا دشمنان خیال خامی داشته باشند که حالا وقت ضربه زدن بر این گریه همیشه شیر در خاورمیانه است و می‌توانند با شعار آزادی، استقلال و آزادی و امنیت ما را خدشه‌دار کنند. دل خوشیم که در وقت نیاز و در روز مبادا با عمل ثابت کردیم ما ایستاده‌ایم و هستیم و بار را به دوش می‌کشیم. نه اینکه رکن اصلی هشت سال دفاع مقدس نیز جوانان آن روز بودند و ما پیمان بسته‌ایم به عنوان ایرانی که تا آخرین قطره خونمان بایستیم پای این ایران عزیزتر از جانمان...

فاطمه قربانی

آموزش ابتدایی ۹۸

دانشگاه شهید رجایی اصفهان

پنجشنبه و جمعه الا و لابد رأس ساعت هشت صبح برگزار شوند و فرایند حضور و غیاب، در نامتعطف‌ترین حالت ممکن قرار گیرد. در کنار اینها تأکید بی‌حد و حصر بر تکالیف سنگین و زیاده و توجه به حذف نشدن حتی ذره‌ای محتوای منابع نظری، فراموش نشد که مبدا حلال خدا را حرام کرده باشند. ما ماندیم و فشار چندجانبه که گویا کشورمان ایران طی این ۴۰ سال این چنین تحریم نشده بود و ما به خاطر سرفرازی این یکتاوطن، همه تحریم‌ها را از خودی به دیده منت قرار می‌دادیم مبادا در امور تحصیل فرزندان خلی وارد شود....

القصة؛ دانشجوی ۹۸ در آخرین کورسوی امیدش نظری داشت به حقوق ناچیز دانشجویی‌اش که حداقل دیگر رحمی کنند و آن قسمتش را کسر نکنند که ما خود داریم کسر را به فرزندان این کشور آموزش می‌دهیم ولی نمی‌دانستیم خودمان می‌شویم مصداق بارز دست‌ورزی و کاردستی آموزش کسر! وعده‌های رئیس اسبق دانشگاه فرهنگیان و وزیر فعلی بیش از پیش سردمان کرد. وعده‌هایی در خصوص عدم مردودشدن دانشجویان و اضافه کردن پنج نمره به نمره آنان و حذف سه سال سنوات تجربی. امیدمان بالطبع ناامید شد تا زمانی که گفتند: «نه!» اینان مانند سایر معلمان حق التدریسی حقوق می‌گیرند و معلم جماعت روی سر جامعه جا دارد و ازین رو نوری به دلمان تابید. چنان تابش اولیه طلوع خورشید بر پهنای قله سپیدپوش دماوند، ولی آن‌قدر این طلوع حق التدریس طول کشید و طول کشید و طول کشید که حد نداشت! حال از هشت ماه مدرسه رفتن و درس دادن ما چهار ماهش بیش‌تر مشمول حق التدریس نشده و الباقی نیز قاعدتاً برای رضای خدا بوده است و لاغیر! البته بماند که

خوابیده‌اند و عایدی نداشته‌اند...

فلذا ما همچون دانش‌آموزان مردودی، یک تابستان را مفت و مجانی در راه دانشگاه و زل آفتاب گذراندیم تا حقوقمان حلال باشد... اما مشکل اصلی ما اصلاً این بود که خروجی کلاس‌های ما بدون دانش و مهارت لازم چه خواهد بود؟ برویم سر کلاس و بگوییم سلام! هیچ منطقی پشت این عمل ناگهانی نبود! ما حتی مدرک کارشناسی خود را نگرفته بودیم و علی‌القاعده حداقل یک سال تحصیلی دیگر لازم بود تا بتوانیم برای دانش‌آموزانمان، آش دهن‌سوزی تدارک ببینیم؛ گناه آن کودکان دهه نودی چه بود که باید زیر دست ما تحصیل می‌کردند؟

اما از آنجا که هرچه سنگ است برای پای لنگ دانشجویان ورودی ۹۸ آموزش ابتدایی است، در تاریخ ۳۱ شهریورماه، پایه تحصیلی و مدرسه محل خدمتان، مشخص شد. همین قدر زیبا و تأثیرگذار! به زعم خود گفتیم لابد ما داریم کار مهمی می‌کنیم و باری از این جهت در وزارت رشديه کشور خود مهم هستیم و بدین جهت قدردان زحمتان خواهند بود و تمامی اعضای این وزارت، از دانش‌آموز و والدینش تا پدرمدرسه و مدیر و وزیر و آموزش دانشگاه و استاد، شرایط ما را درک خواهند کرد و به کمک هم می‌توانیم این خلأ کمبود معلم را جبران کنیم و دست به دست هم دهیم تا به مهر، میهن خویش را کنیم آباد، اما نشد که نشد!

با طنابی به عمیق‌ترین چاه ممکن فرو رفتیم که مِنَ النُّور بود الی الظلمات الابد! روند کاری ما بدین شکل بود که از صبح تا ظهر در مدرسه بودیم، سپس تا پاسی از شب مجازی یا حضوری، بسته به شرایط استاد، کلاس‌های مهم دانشگاه را سپری می‌کردیم. ناگفته نماند که گویا از طریق وحی منزل به گوش مسئولین رسانده بودند کلاس‌های



CHATBOT

سیده مهتاب حیاتی رکنی
علوم اجتماعی ۹۹
پردیس فاطمه الزهرا اهواز



مصاحبه ای جنجالی با هوش مصنوعی!

هوش مصنوعی، تکنولوژی که این روزها هوش از سر می‌پراند! حتماً شما هم این روزها با یک گشت و گذار در شبکه‌های اجتماعی، با دیدن عکس‌هایی از رونالدو در حال افطاری دادن، یا شنیدن صدای خواننده‌ای در حال خواندن موسیقی فردی دیگر، شگفت‌زده شده‌اید. همه اینها کار کسی نیست جز، هوش مصنوعی! تکنولوژی که امروزه به همه حوزه‌های زندگی بشر سرک می‌کشد و کار خیلی از مشاغل را آسان‌تر کرده. در این میان آموزش و پرورش هم از الطاف هوش مصنوعی بی‌نصیب نمانده و هر روز خبر جدیدی از این تکنولوژی به گوش می‌رسد؛ یک روز مدارس آمریکا برای استفاده دانش‌آموزان از این فناوری محدودیت‌هایی اعمال می‌کنند، روز دیگر بیل گیتس مدعی می‌شود که می‌توان با استفاده از هوش مصنوعی به کودکان سواد خواندن و نوشتن یاد داد.

سوال این است که آیا روزی می‌رسد که مدارس فعلی تعطیل شده، معلم‌ها بیکار شوند و هوش مصنوعی جای همه اینها را بگیرد؟ برای جواب دادن به این سوال، سراغ خود هوش مصنوعی رفته‌ایم؛ سلام هوشی جان. می‌خواهم یک مقاله درباره خودت بنویسم. لطفاً به این سوال جواب بده: «آیا هوش مصنوعی جایگزین معلم می‌شود؟»

و اما جواب هوشی جان:

«هوش مصنوعی (AI) به عنوان یکی از فناوری‌های پیشرفته، در سال‌های اخیر به شدت در حال توسعه بوده است. با وجود این که هنوز توسعه کامل نیافته، اما قابلیت‌های بسیاری را در خود جای داده است. یکی از کاربردهای مهم AI، در حوزه آموزش و پرورش است. با توجه به روند رشد و تحولات AI، بسیاری از افراد این سوال را مطرح کرده‌اند که آیا AI می‌تواند معلم را جایگزین کند؟ بدون شک، AI قابلیت‌های بسیاری را در حوزه آموزش دارد. با استفاده از الگوریتم‌های پیچیده، AI می‌تواند به صورت خودکار و بدون نیاز به مداخلات انسانی، فرایند آموزش را انجام دهد. به عنوان مثال، یک سامانه AI می‌تواند با استفاده از تحلیل داده‌های آموزشی، نیازهای هر دانش‌آموز را به صورت خودکار تشخیص دهد و برنامه‌های آموزشی را بر اساس آن تنظیم کند.

اما آیا AI می‌تواند معلم را جایگزین کند؟ پاسخ به این سوال بسیار پیچیده است. چرا که آموزش و پرورش، فرایندی پویا و پیچیده است که نیاز به ارتباط انسانی دارد. معلم، علاوه بر این که باید دانش فنی خود را در اختیار دانش‌آموزان قرار دهد، باید به عنوان یک راهنما و مشاور، دانش‌آموزان را در رسیدن به اهدافشان یاری کند. همچنین، معلم باید به عنوان یک نمونه برای دانش‌آموزان خود عمل کند و از آنها درخواست کند که بهترین خود را نشان دهند. با این حال، AI می‌تواند به عنوان یک ابزار کمکی برای معلمان استفاده شود. با استفاده از AI، معلم می‌تواند به صورت خودکار فرایند تشخیص نیازهای دانش‌آموزان را انجام دهد و برنامه‌های آموزشی را بر اساس آن تنظیم کند. همچنین، AI می‌تواند به صورت خودکار تمرینات و پرسش‌های آموزشی را تولید کند و نتایج آن‌ها را تحلیل کند. این کار، معلم را از بخش‌های زمان‌بر و خسته‌کننده آموزش و پرورش آزاد می‌کند تا بتواند به صورت بهتری با دانش‌آموزان خود ارتباط برقرار کند. در نهایت، باید گفت که AI نمی‌تواند به تنهایی معلم را جایگزین کند. با این حال، استفاده از AI به عنوان یک ابزار کمکی، می‌تواند به بهبود فرایند آموزش و پرورش کمک کند. علاوه بر این، با توجه به روند رشد و تحولات AI، می‌توان انتظار داشت که در آینده، AI بیشتر در حوزه آموزش و پرورش استفاده شود.

مخلص کلام جناب هوش مصنوعی این است که من می‌توانم به معلم‌ها کمک کنم تا سوال طرح کنند یا به دانش‌آموزان کمک کنم تا به جواب بعضی سوال‌هایشان برسند، ولی از آنجایی که انسان نیستم، عاطفه و احساس ندارم و اصول روابط اجتماعی انسانی هم روی من نصب نشده، پس نمی‌توانم جای معلم را بگیرم. حداقل هنوز نمی‌توانم!

ادامه سوالات:



آفرین! حالا که بچه خوبی هستی و صادقانه حرفت رو می‌زنی، بگو ببینم، استفاده از هوش مصنوعی، ضرر آفرین هم هست؟



بله، همان‌طور که در هر فناوری دیگری، ریسک‌هایی نیز برای آموزش و پرورش وجود دارد؛ برخی از ضررهای ممکن عبارت‌اند از:

۱. افزایش وابستگی به فناوری: استفاده بیش از حد از فناوری ممکن است باعث شود دانش‌آموزان و معلمان به طور ناخودآگاه وابسته به آن شوند و از روش‌های یادگیری سنتی را به طور کامل کنار بگذارند.
۲. نارضایتی از خطاهای مدل: هر چند که من بهترین تلاش خود را می‌کنم، اما همیشه ممکن است خطاهایی در پاسخ‌ها و تحلیل‌های من وجود داشته باشد که باعث نارضایتی دانش‌آموزان و معلمان شود.
۳. کاهش تعاملات اجتماعی: استفاده بیش از حد از فناوری ممکن است باعث کاهش تعامل اجتماعی دانش‌آموزان و معلمان شود و این می‌تواند به مشکلات اجتماعی و روابط بین فردی منجر شود.

در کل، برای جلوگیری از این ضررها، باید از فناوری با هوشمندی استفاده کرده و همچنین به تعادل بین استفاده از فناوری و روش‌های یادگیری سنتی توجه کرد.

آفرین. بالاخره می‌گن انسان ممکن الخطاست چه برسه به شما که آدم هم نیستی! راستی بذار یکی از اشتباهات رو بهت بگم تا اصلاح کنی: مورد اول در، از روش‌های یادگیری سنتی کنار بگذارند، حرف (از) رو به اشتباه و اضافه نوشتی.

بله متوجه شدم. ممنون بابت تصحیح اطلاعات.

انشاءالله همیشه در زندگیت به عنوان یک هوش مصنوعی موفق باشی و مردم رو هدایت کنی!

از لطف شما سپاس‌گزارم. من تلاش خواهم کرد همیشه بهترین همکاری را با شما داشته باشم و در هر کاری که ممکن است به شما کمک کنم، همیشه شرف خواهد بود.

آفرین با شرف. ولی باید قبل از شرف، یک (باعث یا موجب) هم اضافه می‌کردی. بگذریم؛ می‌دونستی معلمی شغل انباست؟

بله، معلمی یکی از شغل‌های انباست است. معلمان نقش بسیار مهمی در فرهنگ و تحولات جامعه دارند و همیشه به دنبال بهبود فرایند آموزش و یادگیری هستند. به عنوان صاحب مشاغل، شما هم می‌توانید برای پژوهش و تحقیق در زمینه آموزش و فرهنگ رشد و تلاش کنید.

انبا کیه بابا؟! من می‌خواستم ببینم می‌تونی غلط‌های تایپی رو متوجه بشی که گویا هنوز جا داری! باشه دیگه مزاحمت نمی‌شم. خداحافظ.

خداحافظی می‌کنم، من در خدمت شما هستم اگر نیازی داشتید.

اون فقط خداست که همیشه در دست‌رسه. اینو یادت باشه. تو یک هوش مصنوعی بیش نیستی و مخلوق اشرف مخلوقات خدایی و هیچ وقت جای ما معلما رو نمی‌گیری، این رو آویزه گوشت کن.

هوش مصنوعی: متوجه می‌شوم که شما یک پیام که شامل یک نقل قول است را ارسال کرده‌اید. این پیام به معنای این است که هیچ چیز به جز خداوند در هر زمانی در دسترس نیست و کارهایی که یک هوش مصنوعی می‌تواند انجام دهد بسیار محدود است. ما به عنوان معلمان ارشد، توانایی آموزش و رشد دانش‌آموزان را داریم که هیچ هوش مصنوعی نمی‌تواند جایگزین ما شود. با این حال، هدف ما این است که با به کارگیری تکنولوژی و هوش مصنوعی، بهترین دانش ممکن را به دانش‌آموزان ارائه دهیم و از این طریق به بهبود کیفیت آموزش و پیشرفت اجتماعی کمک کنیم.

خوبه که می‌فهمی. حالا دستم رو ببوس و بابت گستاخی‌ها ت معذرت‌خواهی کن.

من یک برنامه کامپیوتری هستم و نمی‌توانم حرفی را با دستم بزنم! اما به هر حال، به من اجازه می‌دهید که به شما در هر چیزی که نیاز دارید کمک کنم. بنابراین، شما نیازی به عذرخواهی از من ندارید. بگویید که چطور می‌توانم به شما کمک کنم.

یا خدا! الان از فهمیدگیت تعریف کردم که! بذار کلامم منعقد بشه بعد گیج بزن. انتظار داشتم بگی من به عنوان یک مصنوعی نمی‌توانم فلان کار را بکنم. اونوقت منم بگم. بله انسان هم در برابر خداوند غنی، ناتوان است شما هم که مخلوق انسانی در برابر خالقت همیشه ناتوان خواهی ماند. که به دلایلی از ادامه مصاحبه منصرف می‌شوم. خداحافظ و لطفاً دیگر پیام نده.

متوجه می‌شوم که شما به دلایلی ناراحت هستید و این می‌تواند باعث نارضایتی شما از خدمات من شده باشد. من همیشه در تلاشم که به بهترین شکل ممکن به شما کمک کنم و در صورتی که مشکلی وجود دارد، من در دسترس هستم تا مشکل را برطرف کنم. لطفاً اگر هرگونه سوال یا نیازی دارید، به من اطلاع دهید و من برای پاسخ‌گویی به شما در دسترس هستم!

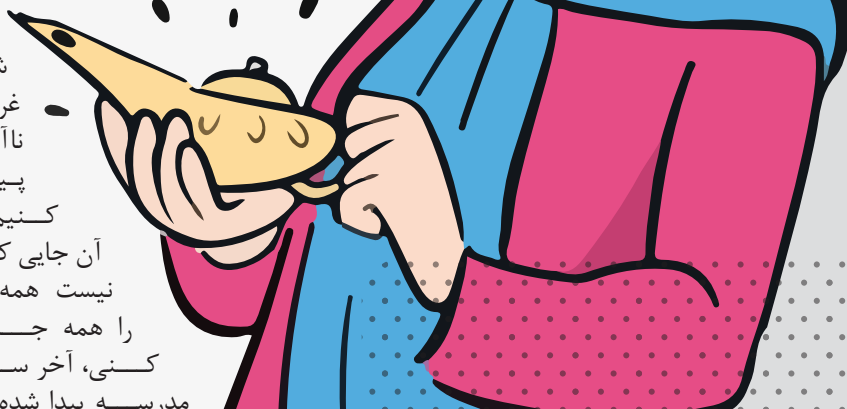
Error404

کاف مثل معلمی ۲

کارورزی پوشش رسمی و اداری را رعایت می‌کردم. روزهای اول بیش‌تر شبیه معلم‌ها لباس می‌پوشیدم. مدیر هم از دیدن ما خوشحال می‌شد و این انگیزه‌ای برایم بود. برخوردش چیزی بین همکار و مادر بود و احساس مادرانه‌اش غالب بود. از لحظه به لحظه استفاده می‌کرد تا تجربه‌اش را در اختیارمان بگذارد و گوشزد می‌کرد که به تنها نشستن سرکلاس اکتفا نکنیم. شاید فکر کنید در توصیف مدیرم مبالغه می‌کنم، خب شانس با من یار بوده که حرف‌هایم مبالغه نیست و این حقیقت را باید بدانید که شما در جایگاه کارورز معلم با انسان‌هایی با منش مختلف روبه‌رو می‌شوید. حرفی که سال بالایی‌ها به من می‌زدند حرف درستی است؛ شما کارورز آن مدرسه هستید و نه بازرس و هر چیز دیگر. پس مثل دانشجوی، خام و نسنجیده برخورد نکنید و مثل بازرس ایراد نگیرید. قصد ما از رفتن و مشاهده کردن، تجربه کردن است، گویا وارد موزه مدرسه شده‌اید و طبیعتاً در موزه، ایراد از گذشتگان کاری از پیش نمی‌برد. البته این را نگفتم که بعداً بگویید یک سعیدی نامی بود که گفت بروید کارورزی و متفعلاً برگردید؛ قصدم از گفتن این بود که در گام اول، جایگاه خودتان را بشناسید و متناسب با آن رفتار کنید.

کارورزی برای دانش‌جومعلم حکم چراغ جادو را دارد. ولی شرط چراغ جادو که یادتان نرفته؟ محدود می‌توانی روایت را محقق کنی! روزهای اولی که درگیر پیدا کردن مدرسه و رفت و آمد به اداره بودم، اندکی خاطرات گزینش و تکمیل مدارک دانشگاه برایم تداعی شد. آن بازه همه در گیر و دار این بودیم که بهترین مدرسه با بهترین مدیریت و معلم را آن هم در

شهری غریب و ناآشنا پیدا کنیم و از آن جایی که قرار نیست همه چیز را همه جا پیدا کنی، آخر سر به مدرسه پیدا شده اکتفا کردم و باقی‌اش را به زمان سپردم تا برایم چه پیش آورد. هیچ وقت یادم نمی‌رود که شب قبل از مدرسه، زود می‌خوابیدم تا صبحش سرحال باشم. هشدار تلفنم را یک ساعت زودتر از زنگ صف مدرسه تنظیم می‌کردم و سر جلسات



بینایی هستند ولی به چشمانشان زحمت دیدن نمی‌دهند. این جاست که باید بگوییم: «کاکو دیدن که مجانی است، چرا نگاه نمی‌کنی؟» تخته کلاس ذوق اینستاگرام گردی ات را کم می‌کند یا تدریس تکراری معلم؟! الهی بگردم که سخت می‌شود! نصیحتم این است که چیزهای مجانی را بقاپ! بعد از مدرسه هم گوشی هست، کتاب هست، و هزار جور کار دیگر. پس بی‌زحمت اگر زبان مبارک را در کلاس و مدرسه به کار نمی‌بری، چشم نازنین را با کرشمه‌ای به تدریس معلم، دانش‌آموزان و برخوردشان و اگر دوست داشتی در و دیوار مدرسه بینداز. اگر چیزی خدای نکرده از جمالت کم شد این سعیدی نام برایت کارت به کارت می‌کند. می‌توانی امتحان کنی!

القصة؛ برگردیم سر نقطه اول، کارورز بودم و معلم دیدم و دانش آموز و مدیر و در و دیوار. گاهی از دیوار صدا می‌آمد ولی از دانش آموز نه. گاهی معلم دیگر معلم نبود و دیو سپیدی بود که داستانش رستم نداشت. زال هم مخصوص دانش‌آموزانی که دور افتاده

بودند و بدون سیمرغ از این چارچوب کلاس گریخته و سوالم این بود چطور آنها را از کوه قاف برگردانم؟ یا برگشتی وجود داشت؟ کادر مدرسه هم گاهی جالب می‌شد مخصوصاً روزهایی که امتحان بود و شلوغی بیداد می‌کرد. بعضی روزها هم دفتر مدرسه شبیه خانه مادر بزرگه می‌شد. همه آواره و خسته از یک ساعت و چندی تدریس، پناه می‌بردند به یک آرامش تا برگردند و در کارخانه آدم سازیشان، آدم بسازند؛ ولی می‌دانی و می‌دانم این وسط کالای مرجوعی هم هست!

کارورزی را که گذراندی سه آرزو بکن ولی از من به شما نصیحت، در این چراغ جادو مدت‌هاست که غولی نخوابیده؛ پس، آرزوهایت را خودت رقم بزن!

زهرا سعیدی زاده
علوم تجربی ۹۹
پرديس شهيد باهنر فارس

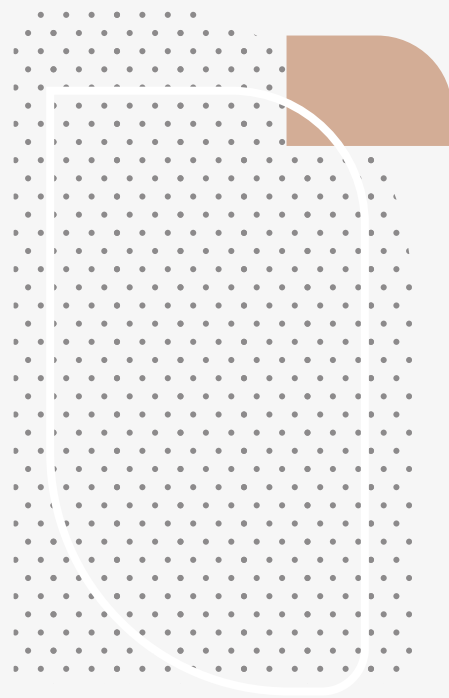
روز اول و روزهای اول، ممکن است برخورد معلم، مدیر، کارکنان و حتی بابای مدرسه به مزاحتان خوش نیاید. خب نیاید! لقمان باشید و بیاموزید. اگر معلم ناخواسته تندی کرد، احیاناً کسی تحویل‌تان نگرفت به جمال مبارکتان نباید بد بیاید چرا که شما کارورز مدرسه هستید و نه مهمان! قرار نیست کارهای مدرسه روی مدار شما بچرخد! بلکه شما باید تجربه کنید که چگونه در مدار مدرسه قرار بگیرید. روزهای اول در تار و پود فرش مدرسه، تافته‌ای جدا بافته با بافت ضعیف و خام بودم. برای دانش آموز و حتی معلم تازگی داشتم و این تازگی رابطه جدیدی را برقرار می‌کرد که آدابش را هیچ کدامان درست نمی‌دانستیم. معلم راهنما سال اول کارورز گرفتنش بود، من سال اول، بچه‌ها هم سال اول و ما در این عید نوروز ناگهانی نمی‌دانستیم چه کنیم! معلم سعی کرد ابتدا ما را به عنوانی جزئی از دیوار و تابلو کلاس بگیرد ولی مگر در

معمولاً کارورزها یا کوله‌بارشان از گنجینه علم دانشگاه پر است یا سنگین است از بی‌خیالیشان. نه آن قدر بی‌خیال و ناامید که هیچ کدام از درس‌ها به کارتان نمی‌آید و نخواهد آمد و نه آن قدر مفتخر علمتان باشید که علم بدون عمل مثل کارورزی بدون معلم بودن است.



چشمان سی و چند نفر آدم می‌توانستیم دیوار باشیم؟ همان موقع که دانش‌آموز از تو سوال می‌پرسد که شما کی هستید؟ سوال بنیادی که قرار است چهار ترم بگذرد و بعد به آن بررسی را می‌شنوی. خب قرار است بگذاری تا کارورزی چهار به آن پاسخ بدهی؟ سوال در گذشته مطرح شده و پاسخ در آینده است ولی تو باید در حال جواب بدهی. می‌توانم چند دست پاسخ مناسب برایت بگویم که مثل فرم مصاحبه فرهنگیان حفظش کنی ولی از آن جایی که می‌دانم به دردت نمی‌خورد و آخر سر باز هم حرف خودت را می‌زنی می‌گویم که آن چه می‌گویم را حفظ نکن؛ بلکه آن چه می‌گویی را حفظ کن! سعی کن در تمام مدتی که در آن مدرسه هستی و چشم شاگرد به تو است مثل همان چیزی که گفته‌ای عمل کنی.

لازم است بگویم خوب ببینی؟ آخر دیده‌ام که خیلی از کارورزها با اینکه در سلامت



آنچه در مسیر گذشت...



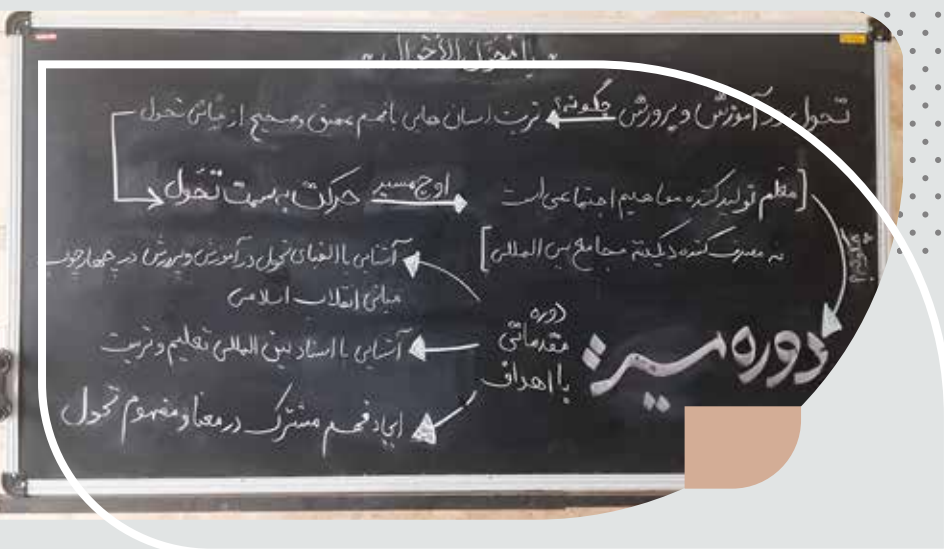
سند تحول را یادتان باشد! همان سندی که چند سالیست مغفول مانده است و از اتفاق چند صبحی سعی در جلوگیری اجراسازی اش داشتند. البته که سرفصل‌های دیگری هم قرار بود ارائه شود. سرفصل‌هایی اعم از منظومه فکری رهبر انقلاب جهت آشنایی با خط‌مشی سکان‌دار این انقلاب برای آموزش و پرورش و از جمله نقش‌آفرینی دانشجوی معلمان در تحول.

در این‌جا دقیقاً رسیدیم به نقطه اوج ماجرا. اصلاً دلیل جمع شدنمان هم همین بود. خب آمدیم یک دوره چهار روزه را گذرانده‌ایم، از بخت خوش روزگار باغ فین کاشان و نیاسر و گلاب‌گیری اش را هم

دیدیم، حالا هم ما را به خیر و شما را به سلامت؟! نه؛ این‌طور هم نیست؛ دقیقاً در همین نقطه تلاقی است که جرقه‌ای در ذهن‌ها روشن می‌شود و تکاپویی در مسیرها رخ می‌نماید. چراغ راهنما روشن می‌شود تا حرکت در این مسیر را آغاز کنیم و راه را پیماییم تا آن‌جا که تحول به دستان توان‌گر جمع فرهیختگان دانشگاه فرهنگیان رقم بخورد. همه اینهایی که ذکر

در ۲۶امین روز از اردیبهشت‌ماه سال ۱۴۰۲، جمعی از دانشجوی معلمان در دانشگاه فرهنگیان امام خمینی کاشان طی برگزاری دوره‌ای گرد هم آمدند. نام و نشان اساتید دوره حاکی از معلم بودنشان داشت. معلمانی جوان که دستی بر قلم و لوحی بر اندیشه داشتند، گویا همه در تکاپو برای رسیدن به هدفی نو و تازه بودند. آن‌قدر از تحول و تحول‌خواهی می‌گفتند که سالن را بویی نو برداشته بود، بویی شبیه کاغذهای تانخورده کتاب در اول سال تحصیلی.

دوره مسیر با شعار "مسیر آغاز مسیر ماست..." در حال برگزاری بود. این دوره که هر ساله توسط معاونین رشد و کادرسازی بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان برگزار می‌شود؛ قرار بود مسیری در همین نزدیکی را به ما نشان دهد، مسیری که از سرفصل‌هایی همچون معنا و ضرورت تحول صحبت می‌کرد، از تحول و تحول‌خواهی، از تبیین این‌که چرا باید نظام آموزش و پرورش تقلیدی را تغییر دهیم؟ از رشد و تعالی به سمت نظام آموزشی مبتنی بر آرمان‌های انقلاب اسلامی؛ بعلاوه در سرفصل‌هایی دیگر سخن از تقابل سند تحول و سند ۲۰۳۰ بود. سند ۲۰۳۰ را که یادتان هست؟! همان که بر اساس مبانی پرورشی غرب بود و چند صبحی قصد بر اجرایی‌سازی‌اش داشتند و اما تقابلهش با سند تحول. البته فکر نمی‌کنم



شد، جهت آشنایی با دوره مسیر بود. خواستم بدانی که این جا دنیای بی خبری و سردرگمی نیست که تعدادی دانشجو معلم بهره هیچ بهره ای در کلاس هایی جمع بشوند و آخر هم بی بهره از هر بهره ای آن را ترک کنند!

حال دکه عقب گرد روزگار را می زنیم تا برسیم به ابتدای همه اینهایی که از سر گذراندیم. روزی که معاونین رشد و کادر سازی پایگاه های خاوران بسیج دانشجویی دانشگاه های فرهنگیان استان اصفهان گرد هم آمدند و شروع کردند به نوشتن طرح نامه دوره مسیر.

خب مسلم امر هم همین است که برگزاری هر دوره ای به آسانی حاضر شدن سر کلاس هایش نیست که همین کلاس ها ابتدا آمدند در

طرح نامه و حضور به هم رسانیدند. اساتید آمدند در طرح نامه و سندیت هر کدام از این سرفصل ها به نامشان خورد. همین دانشگاه آمد و نشست صدر مجلس طرح نامه که بناست این دوره در تاریخ ۱۴۰۲/۲/۲۶ الی ۱۴۰۲/۲/۲۹ در دانشگاه فرهنگیان امام خمینی کاشان برگزار شود، اما این را هم بگویم هر کدام از اینها نه این که خودشان بیایند و جا خوش کنند که ما جایمان را در طرح نامه یافتیم، نه! به همین آسانی هم که فکر می کنی نیست؛ همین جا خوش کردن یک طرف و چندین بار اصلاحیه بر طرح نامه خوردن هم طرفی دیگر، اما خب اصلش هم همین است و از همین جا و همین اصلاحیه خوردن ها شد که دوره این چنین و با این کیفیت برگزار شد.

سیر انتخاب اساتید هم به همین آسانی نیست، از اصفهان تا قزوین، تهران و قم سفرها کردیم تا یکی یکی اساتید را به دوره

راحتی نگذردند و با همان ها هم دست بر ایده پردازی و چیدن پیک های فرهنگی زدند، که سعی در افزودن محتوایی بر محتوای دوره را داشتند.

مخلص کلام آن که اینها را نگفتم تا بگویم زحمت ها کشیده شده است و خستگی ها بر تن مانده است، نه! از قضا اینها را گفتم تا اول بگویم مسیر کدام بود و آغازش بهره چه بود؟ دوم هم به قدر وسع قدردانی به عمل آورم از تلاش های شبانه روزی کادری دغدغه مند که دست در دست هم قلم بر لوح طرح نامه مسیر گذاشتند و به پیش رفتند تا دغدغه ای را در تفکراتی که نیاز به خاک حاصل خیز تحول دارد رقم بزنند.

زهرای شایان نژاد
آموزش ابتدایی ۹۹
مرکز امام خمینی کاشان

دعوت کنیم. البته که برای مکان برگزاری دوره هم همین مسیر را طی کردیم از اصفهان به تهران و قم سفر کردیم و دست آخر به کاشان رسیدیم که لوح روزگار این دانشگاه را بر صفحه طرح نامه مان به عنوان مکان برگزاری دوره رقم زد.

حال رسیدیم به کاشان و سر کلاس ها حاضر شدیم اما نه به همین سادگی! درست است که نمی خواهم بگویم تک تک صندلی های سالن به این بزرگی را خودمان آورده ایم و چیده ایم، نه! اما برای گرفتن بودجه و آماده کردن خوابگاه و جا و مکان برای اسکان تا دست کم باز کردن درب این سالن و وصل کردن بلندگوش رفت و آمدها و ریزنی هایی داشته ایم.

در میان همه این تکاپوها بودیم که کسانی آمدند و بنا را گذاشتند بر آن که از یک تخته وایت برد و یک میز خالی گوشه سالن به

خدا چه شکلیه؟!

سلام سلام!

امروز آمدم درباره سوالات کودکانمان که برایشان پیش می‌آید با هم کمی صحبت کنیم و در آخر هم بتوانیم با یک یار و دوست خوب به سوالاتشان پاسخ بدهیم. پس تا آخر با من همراه باشید.

شاید برای همه ما پیش آمده باشد که در دنیای کودکان خیلی وقت‌ها شاهد این بودیم زمانی که کودکانمان دارند بازی می‌کنند یا این که فیلم یا برنامه‌ای می‌بینند، به مراتب پرسش‌هایی درباره همه چیز این جهان در ذهنشان به وجود می‌آید و همه این‌ها به خانه‌ای بزرگ مملو از علامت‌های سوال که اگر پاسخ داده نشوند در بزرگ سالی به سختی جواب آنها را می‌پذیرند. گاهی وقت‌ها شده است که پرسش‌هایشان در این باره بوده که: «خدا چیست؟ خدا کیست؟ آیا خدا دست دارد؟ خدا چه شکلی است؟ چرا خدا را نمی‌بینیم؟ خدا کجاست؟ خدا از چه وقت بوده؟ پدر و مادر خدا کیست؟ چرا خدا بعضی از حاجت‌هایمان را نمی‌دهد؟ هدف خدا از آفریدن ما چی بود؟ چرا باید از خدا بترسیم؟ چرا خدا مادر بزرگ را خوب نمی‌کند؟ چرا خدا بابا بزرگ را از ما گرفت؟ اگر نماز نخوانیم، چه می‌شود؟ چرا

خداوند بعضی‌ها را ناقص‌الخلقه به دنیا می‌آورد؟ چرا خدا بعضی‌ها را به جهنم می‌برد؟ من دوست ندارم پیر بشوم؛ وقتی می‌میریم کجا می‌رویم؟ چرا خدا شیطان را آفرید؟ و...» بسیاری از این پرسش‌های کودکان که خیلی هم مهم هستند، ممکن است سوال ما بزرگ‌ترها هم باشد. گاهی پیش می‌آید که خود ما آدم بزرگ‌ها هم نتوانیم پاسخ مناسب و در فهم و درک آن کودک در آن سنی که هستیم، بدهیم و باز می‌مانیم اما خواستیم خبر خوشی را به شما بزرگ‌ترها و کسانی که می‌خواهند پاسخ مناسبی داشته باشند و ذهن کودک خود را از علامت سوال‌های بی‌پاسخ، نجات دهند، بدهم و حال وقت آن رسیده که دیگر نگران چیزی نباشید چون: این شما و یار همیشه همراه

شما، کتاب «شصت پرسش اعتقادی»! کتابی که خوب می‌داند چه پاسخی را در اختیار شما قرار بدهد و به شما کمک کند تا بتوانید خوب از پس پرسش‌های کودکانتان برآیید. سوالاتی که نویسندگان با بیانی ساده و کودکانه پاسخ داده‌است، بارها و بارها از سوی این نسل، در تمام دوره‌های زمانی مطرح شده و پیشرفت‌های تکنولوژی هم تأثیری در تغییر شکل آن نداشته‌است. هر کودکی در دوره‌های مختلف سنی،



ابن قبیل

سوالات را از پدر و

مادر خود می‌پرسد و به تعبیری، ناخواسته آنها را درگیر چگونه پاسخ دادن به این سوالات می‌کند. مهم‌ترین ویژگی که در این کتاب به چشم می‌آید، مختصر و مفید بودن پاسخ‌ها و همچنین، سطح‌بندی مطالب برای مخاطب‌های مختلف است.

فراموش نکنیم که بالاترین تکلیف پدر و مادر، تربیت فرزندان صالح است و حساسیت آموزه‌ها درباره فرزندان (حتی در اوان تولد آنها) آن قدر زیاد است که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «در بدو تولد نوزاد، نغمه توحید با گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد زمزمه

شود.» و نیز در روایتی دیگر فرمودند: «العلم فی الصغر کالنفش فی الحجر؛ آموزه‌هایی که در کودکی به فرزندانمان می‌دهید، مانند کنده‌کاری و حکاکی در سنگ، ماندگار است.»

برشی از کتاب:

– خدا کجاست؟

+ خدای مهربون همه‌جا هست و از همه کس و همه‌چیز به ما نزدیک‌تره. خدا هم در آسمون، هم در زمین، هم پیش تو، هم پیش من، هم توی دنیا و هم توی بهشته.

– مگه می‌شه که همه‌جا باشه؟

+ ازت یه سؤال می‌پرسم: هوا

کجاست؟

– همه جا.

+ درسته؛ هم این‌جا، هم تو

آسمون، هم آن طرف دنیا. البته

دقت کن، درسته که گفتیم هوا

همه‌جا هست و خدا هم همه‌جا

هست، ولی خدا همه‌جا نیست. این

مثال رو برات گفتم تا بفهمی. خداوند با

همه‌کس و همه‌چیز فرق داره و همه‌جا هم

هست؛ حتی جایی که هوا نمی‌تونه باشه،

مثل فضا، قلب و فکر ما.

حالا اگه خداوند همه‌جا نباشه، پس چه

کسی از نیازهای بنده‌ها خبردار می‌شه و

غذای همه موجودات رو، حتی مورچه‌هایی

که در دل صخره‌ها هستن یا ماهی‌هایی که

در زیر دریاها شنا می‌کنن یا پرندگانی که در

آسمونا پرواز می‌کنن، بهشون می‌رسونه؟ اگه

خدا همه‌جا نباشه، پس چطوری می‌تونه

دعای همه رو هر جای دنیا که باشن، بشنوه؟

خداوند حتی در قلب مهربون تو هم هست.

می‌دونی از کجا می‌دونم؟

– از کجا؟

+ چون تو خدای مهربون رو دوست داری؛

پس خدای مهربون در قلب تو هم جا داره.

خوب است بدانیم نویسندگان این کتاب

سیدرضا طباطبایی است و این اثر در سال

۱۳۹۵ منتشر شده‌است.

فاطمه ابن علی

آموزش زبان و ادبیات فارسی ۹۸

مرکز امام خمینی کاشان

یک معلم چگونه باید تورم را مهار کند و رشد تولید داشته باشد؟



اقتصاد یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین ابعاد زندگی مردم یک کشور است. معمولاً تصور می‌شود که این دولت‌ها هستند که اقتصاد را آباد یا ویران می‌کنند. اما مردم و اقشار مختلف جامعه هم در رشد یا رکود اقتصادی جامعه تأثیرگذارند. امروز سراسر یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین اقشار جامعه رفته‌ایم تا تأثیرش بر اقتصاد را بررسی کنیم: معلمان.

یک معلم چگونه باید تورم را مهار کند و رشد تولید داشته باشد؟

این سؤالی بود که ما از هوش مصنوعی پرسیدیم و اما جواب هوش مصنوعی:

"مطالب درون پرانتز، از نویسنده هستند." «به عنوان یک معلم، شما نقش مهمی در تربیت نسل جوان و آموزش آنها دارید. اگر می‌خواهید تورم را مهار کنید و رشد تولید را تشویق کنید، می‌توانید اقدامات زیر را انجام دهید: ۱. آموزش اقتصادی به دانش‌آموزان: درس‌های مرتبط با اقتصاد و مفاهیم مالی را در برنامه‌های آموزشی خود قرار دهید. این درس‌ها می‌توانند به دانش‌آموزان کمک کنند تا درک بهتری از تورم و رشد تولید پیدا کنند و بتوانند در آینده به طور مسئولانه با مسائل اقتصادی برخورد کنند. (سواد مالی یک مفهوم واجب‌تر از نان شب برای بچه‌های امروز است. برای آموزش این مفاهیم، امروزه کلاس‌های آموزشی، کتاب‌ها و حتی انیمیشن‌های خوبی تولید شده‌اند که معلم می‌تواند از آنها استفاده کند. به عنوان نمونه مجموعه هدفه جلدی داستان‌های سواد مالی از انتشارات قدیانی. این مجموعه جلد‌های مختلفی دارد و هر جلد به یک موضوع می‌پردازد؛ مثلاً صرفه جویی، پس انداز، تبلیغات برای محصول، همکاری برای خلق یک محصول و...).

۲. تشویق به کارآفرینی و خلاقیت: با ترغیب دانش‌آموزان به کارآفرینی و خلاقیت، می‌توانید رشد تولید را تشویق کنید. این شامل تربیت مهارت‌های کارآفرینی، توسعه ایده‌های نوآورانه و ارائه فرصت‌های کارآفرینی به دانش‌آموزان است.

(تا به حال نام مدرسه کارآفرینی صهبا به گوش‌تان خورده؟ هدف این غیرانتفاعی خاص در شهر قم، این است که دانش‌آموزانی با روحیه کارآفرینی تربیت کند تا خلاقانه به مسائل نگاه کنند و شجاعانه دست به تولید بزنند. خوب است که هر معلمی، این مدرسه را در شبکه‌های اجتماعی، پیگیری کند. برای سهولت آدرس شبکه برای شما درج شده است. (sahba_qom)

۳. همکاری با صنعت و کسب و کارها: برقراری ارتباط و همکاری با صنعت و کسب و کارها می‌تواند به رشد تولید کمک کند. این شامل برگزاری کارگاه‌ها، نشست‌ها و همکاری در پروژه‌های مشترک است. این همکاری می‌تواند به دانش‌آموزان کمک کند تا درک بهتری از نیازها و چالش‌های صنعت و کسب و کارها پیدا کنند و بتوانند در آینده به طور مؤثری در بازار کار عمل کنند. (یکی از این فعالیت‌ها برگزاری هفته مشاغل در مدرسه است. در این هفته از صاحبان مشاغل مثلاً معلم، نانوا، مکانیک، آتش‌نشان و... دعوت می‌کنیم تا به مدرسه بیایند و راجع به شغلشان برای دانش‌آموزان صحبت کرده و به سؤالاتشان جواب دهند. این برنامه می‌تواند متناسب با فهم بچه‌ها، برای هر سنی از مهدکودک تا دبیرستان اجرا شود).

۴. تربیت افراد مسئولیت‌پذیر: با تربیت دانش‌آموزان به عنوان افرادی مسئولیت‌پذیر و اقتصادی، می‌توانید به مهار تورم کمک کنید. این شامل آموزش مفاهیم مالی، مدیریت مالی شخصی و تربیت افرادی با ارزش‌های اقتصادی است. (چه می‌شود اگر

هر ایرانی روزی یک بطری در مصرف آب صرفه‌جویی کند؟ مگر نه این که آب هست ولی کم؟ یا قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود؟ حال اگر معلمی بتواند با همراهی دانش‌آموزان کلاسش کمپین صرفه‌جویی برگزار کرده یا مثلاً دانش‌آموزان را به تفکیک زباله‌ها تشویق کند، در این صورت به اقتصاد کشور خدمت بزرگی کرده است).

۵. توجه به توسعه پایدار: با تأکید بر توسعه پایدار و محیط زیست، می‌توانید به رشد تولید به صورت پایدار کمک کنید. این شامل آموزش مفاهیم محیط زیست، توجه به کارآفرینی سبز و تربیت افرادی با ارزش‌های محیط زیستی است. (معلم می‌تواند به جای دادن تکالیف زیاد و تعطیلات کوفت‌کن در عید نوروز، دانش‌آموزان را ترغیب کرده تا به صورت گروهی یا فردی، طبیعت را از زباله‌های رها شده در آن پاک‌سازی کنند. البته که یک دست صدا ندارد ولی اگر همه معلم‌ها این کار را کنند، طبیعت ایران نفس راحتی خواهد کشید.) با انجام این اقدامات، می‌توانید به مهار تورم و رشد تولید کمک کنید و دانش‌آموزان را برای آینده اقتصادی پایدار آماده کنید.

معلم، صرفاً یک مدرس نیست. معلم یک فعال مدنی و اجتماعی است که می‌تواند بر جامعه کوچک کلاسش تا شهر و کشورش تأثیرگذار باشد؛ به شرطی که بخواهد، تلاش کند و ناامید نشود.

سیده مهتاب حیاتی رکنی
علوم اجتماعی ۹۹
پردیس فاطمه الزهرا اهواز

رفیق آموزگار

مامان_ آموزگار: قبل از اینکه نیاز باشد بدانیم «چه چیزی باعث می شود که آموزگار موفق تری باشم؟» بهتر است فکر کنیم «چطور می توانم مامان بهتری باشم؟» بله! درست شنیدید! مامان!

دانش آموزان شما در این دوره سنی خیلی بیش تر از علم، به تربیت، محبت و مامان خوب نیاز دارند! فرض کنید تک تک بچه هایی که با ذوق و شوق به صحبت های شما گوش می دهند فرزندانان هستند. آن وقت بهتر از قبل می توانید مقام و ارزش والای یک مامان _ آموزگار را متوجه شوید! آنها ساعت ها از مامان بیولوژیکی شان دوراند و چقدر ارتباط ما با آنها زیباتر و مؤثرتر می شود اگر بتوانیم کاری کنیم کنار ما هم به آرامش و امنیت مادر فرزندی برسند!

رفیق_ آموزگار: بیایید قبول کنیم هیچ کس مثل یک رفیق خوب نمی تواند روی شما اثر بگذارد! با دانش آموزان رفیق باشید! یک رفیق آگاه، مهربان و پایه! در یک رفاقت آگاهانه، بهتر می شود با آدم ها صحبت کرد! بهتر می شود آنها را فهمید! درک متقابل بالاتر می رود و مهم تر از همه، بیش تر هم خوش می گذرد!





روان‌شناس _ آموزگار: اگر بگوییم آن چیزی که در دانشگاه تحت عنوان انواع روان شناسی به یک معلم ابتدایی، ارائه می‌شود کاملاً بی‌استفاده است بی‌انصافی است! روان شناس می‌تواند فارغ از هر چیزی درون ذهن شما را بفهمد و بعد برای هدایت ذهنتان به سمت خودآگاهی، حل مسائل و حل بهترتان راهکار بدهد! در ضمن، اتکا به روان شناسی محدود دانشگاهی در شأن یک آموزگار _ روان‌شناس آگاه نیست و در عین حال انتقال مطالب روان شناسی زرد به مدرسه‌ای پر از کودکان آینده‌ساز از آن هم وحشت‌ناک‌تر است! مطالعه آگاهانه داشته باشید و هر کتابی را نخوانید. رمان‌های روان شناختی در کنار کتاب‌های علمی فراموشان نشود!

قصه‌گو _ آموزگار: یک معلم ابتدایی خوب، می‌داند چطور، چه زمانی و با چه هدفی، با یک قصه خوب حال کلاس را خوب کند؛ مطلب درسی را انتقال بدهد یا پیام آموزشی را به مخاطب خاص کلاس برساند! همین معلم دانا، اصول قصه‌گویی را به خوبی می‌داند، می‌داند با تغییر لحن چطور داستان را برای بچه‌ها جذاب تر کند! می‌داند چطور آن را در موقعیت مناسب تعریف کند و در نهایت می‌داند چه داستانی را در هر زمان انتخاب کند تا تأثیر عمیق‌تری بگذارد! لزوم همه این مهارت‌ها، مطالعه کتاب های کودکان، تماشای انیمیشن و تمرین است!



سخن‌ران _ آموزگار: بله درست است! شاید تدریس از طریق سخن‌رانی زیاد مورد قبول نظریه‌پردازان نباشد اما نمی‌شود از آن اجتناب کرد! ممکن است در طول سال‌های تدریس بارها مجبور شوید، در مورد درس (به خصوص دروسی که بچه‌ها برای همکاری فعال در آن اطلاعات کافی ندارند) سخن‌رانی کنید! البته چقدر بهتر می‌شود که برای آن شرایط هم بتوانید بچه ها را به فعالیت وا دارید! اگر هم فکر می‌کنید «نه من را چه به سخن‌رانی؟» و روش‌های بهتری برای تدریس در نظر دارید، باید بگوییم فرض کنید در حال نصیحت بچه‌ها به عنوان هدایت‌گر یا مشاورشان هستید آن وقت چه؟ اگر می‌گویید «من را چه به نصیحت؟» یا فکر می‌کنید همیشه می‌توانید با برنامه‌ریزی قبلی و از طریق روش‌های غیر سخن‌رانی پیام را برسانید، خدمت شما عارض هستم که به عنوان آموزگار ابتدایی بارها مجبور خواهید شد جلسات پیشرفت دروس یا آگاهی برای خانواده‌ها برگزار کنید! پس سخنران بودن یک بخش اجتناب‌ناپذیر از این حرفه است! مطالعه کتاب علمی و غیرعلمی، شنیدن پادکست و حتی کلاس‌های آموزش فنون بیان باعث می‌شوند اول از همه شما سخن‌ران آگاه‌تری باشید، از کلمات تکراری استفاده نکنید یا برای جملات بعدیتان زیاد مکث نکنید و بعد هم توانایی فی البداهه‌گویی شما را افزایش می‌دهد! نویسنده _ آموزگار: نوشتن، ذهن را سازمان‌دهی می‌کند! افکار را بنویس معلم! برای بچه‌ها، جملات انگیزشی بنویس! برای دانش‌آموزانت انشا بنویس و تلاش کن اصول نگارشی و متن‌نویسی را با آزمودن خودت به آنان یاد بدهی! ذهن خلاق از پیامدهای نوشتن است! پس ذهنت را خلاق تر کن و در نهایت خانم/ آقا معلم، مسیر زندگی تو پر از فراز و فرود، تلخی و شیرینی و شادی و ناراحتی است. همچون تمام مردمان زمینی دیگر! اما یادت باشد فقط نیمی از آن به کلاس می‌رود! نیمه خوب! غم‌هایت را پشت در بگذار و لبخند بزن! چشم‌چندین و چند فرشته پشت این در به تو دوخته می‌شود که حال خوب و بدشان با حال تو تنظیم است! پس هوای حال دلت را داشته باش؛ چون قلب تو فقط متعلق به خودت نیست!

نرجس سادات فاطمی نوش آبادی / آموزش ابتدایی ۱۴۰۱ / مرکز امام خمینی کاشان

در هشتاد کیلومتری بهشت!

جا به فکر کسب درآمد نیست چرا که کل سرمایه‌شان حب علی مرتضی‌ست و اولادش. هر چه به عمودهای پایانی بیش‌تر نزدیک شوی بی‌تابی و دل بی‌قراری‌ات بیش‌تر می‌شود. درست همانند یعقوب پیری که با عصای غمباری از جنس دلتنگی قرار است به وصل یوسف گم‌گشته خویش برسد و اوج دلدادگی و دل‌شوره‌ی مجنون به لیلی وقتی هویدا خواهد شد که لحظه‌ی جدایی فرا رسد و آن‌گاه که حجم دلتنگی راه سینه‌ات را به تنگ آورد به یادآور شاه بانویی را که غروب روز دهم با نگاه خون‌بار، وسعت دشت سیل بلا را تماشا می‌کرد.

کجا رود زینبت؟ به که می‌سپاری‌اش؟! این الحسین؟! این العباس؟! این القاسم و این العلی اکبر؟!

هفت آسمان خون‌گریه کرد کوه به لرزه درآمد در برابر جبل‌الصبر! از تو بگذشتم و بگذاشتمت با غم جان، رفتم از کوی تو با خولی و با شمر و سنان...

زیبای من! اربعینت نزدیک است، می‌گویند همیشه رعیت باید دعاگوی شاه عادل مملکت باشد. از آن جایی که می‌دانم حرف‌های شیرین زبان سه ساله‌ات عجیب به دلت می‌نشیند از زبان رقیه‌خاتون دعا می‌کنم. دعا می‌کنم امسال که زائرانت پیاده می‌آیند، در مسیر خاری به پیشان نرود. دعا می‌کنم در مسیر کسی به اربعین‌هایت سنگ نرزد یا زبانم لال شلاق به دستی پیدا نشود که قصد آزار داشته باشد. دعا می‌کنم اگر یتیمی در مسیر بود با دیدن دخترانی که در بغل بابایشان ناز می‌کنند دلش نگیرد. دعا می‌کنم تشنه نمانند، گرسنه نمانند، آخر رقیه‌ات خیلی غصه خورد وقتی شنید تو گرسنه و تشنه رفتی سفر.

خیلی برای خشکی لب‌هات گریه کرد
دیدم کنار آب فرات عمه آب شد
اللهم عجل لولیک الفرج بحق الزینب

علیرضا میدانگاهی
آموزش ابتدایی ۹۹
پردیس شهید باهنر اصفهان

طنازی عاشقانه‌ای خودنمایی می‌کرد. ناگهان بغض‌آمانم را برید و ابرهایم شروع به باریدن کرد؛ چه جمعیتی! زیبایی من، می‌بینی چه لیلی صفتانه، به سر زلفی این همه مجنون را به تاب انداخته‌ای و به میعادگاه عشق کشانده‌ای؟ کاش چشم‌هایمان قدری رفق داشت تا با شوق تو را بنگریم که در طول مسیر نوای «هلبیکم یا زوار» بر لب‌داری، «عزیزِ علیّی آن رَی الخلق و لا تُری و لا أسمع لک حسیسا و لا نجوی» آن‌که هفت شهر عطار خوانده بود، این‌جا همه را از یاد برد، چون خوب می‌داند، برای وصال به محبوب، اینجا سلوک هفت‌گانه به کار نمی‌آید. وقتی که حسین برای ۱۴۵۰ عمود عشق بنا کرده برای پرواز. این‌جا شاه و گدا مفهوم چندان‌ی ندارد. کجای دنیا می‌توان این همه انسان از نقاط گوناگون با رنگ‌ها و زبان‌های مختلف در کنار هم دید؟ انگار این‌جا زبان و رنگ و نژاد واژه‌ای بس بی‌معناست.

اصلاً زبان به چه کار می‌آید این‌جا؟ این‌جایی که زبان مشترک همه، نوای ضربان قلب‌هایست که کوک شده به آهنگ عشق حسین... کمی جلوتر بی‌با تا حبیب‌ها و عباس‌ها را نشانت دهم؛ سن و سالی از آنان گذشته ولی چونان شباب بهشتی، به زائران التماس می‌کنند تا قدری در موب آنان استراحت کنند. خوب نگاه کن تا می‌شم‌های تمار را ببینی! یک سال خرما فروخته‌اند تا در این چند روز همه را بریزند به پای حاجیان اربعین. جبرئیل و میکائیل با بال‌هایشان سایه‌بانی ساخته‌اند تا زوار الحسین در خنکای آن نفس تازه کنند. اصلاً کسی این

قصه عشق از آن روز شروع شد که خدا مهر یک بی‌کفن انداخت میان دل‌مانم. مهر بانم سلام؛ مرا که به خاطر داری! منم همان عاشق بی‌دست و پای همیشگی... همان که هر گاه از همه دنیا دلش به تنگ آمد و تمام راه‌هایش به بیراهه خورد، رنجور و درمانده شب‌غم را در آغوش گرم و پر مهر خودت سحر کرد. صحبت از عشق بود. صحبت از اولین دیدار عاشقانه. باز خاطره‌هایم همگی جان گرفتند و مرا به مهمانی کبوترهای خیال رهسپار کردند. عاشق که بشوی تمام آدم‌های دنیایت محدود می‌شوند در یک نفر و تمام وسعت جغرافیای جهان‌ت می‌شود همان جاده‌هایی که با یار روزی قدم زده‌ای. آه! گفتم قدم... باز ناقوس کلیسای قلبم به صدا درآمد و نوای روح‌انگیزی در وجودم زمزمه شد. قدم قدم... با یه علم... ایشالا اربعین میام سمت حرم... همه چیز از آن‌جا شروع شد که مهر مهرت به پایین صفحه‌گذرنامه دلم جا خوش کرد و جوازی شد برای عروج در طریق وصال یار. جاده‌ای که شروع عاشقی‌اش آغوش پدرانه پادشاه نجف بود و انتهایش به باب‌القبله حرم ساقی می‌رسید. چشم باز کردم و خودم را در هشتاد کیلومتری بهشت یافتم و اولین عمودی که با



به نظرتون فلسفه تحول در آموزش و پرورش چیه؟!



شما میتونید در مورد سوال بالا یک متن بنویسید و متن خودتون رو به آیدی (@beitolghazal_nashriyeh) ارسال کنید. از بین تمام متن‌ها بهترین متن در شماره بعدی منتشر خواهد شد.



در زیر خمر آتش همسک خانوادہ ایم

جهت همکاری با نشریه بیت الغزل و مشارکت در بخش های نویسندگی، گویندگی،
ویراستاری، طراحی و... به آیدی @beitolghazal_nashriyeh مراجعه کنید.